

تاریخ تحول در روابط ایران و اعراب: تحلیل روابط خارجی با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی

محمد جعفر جوادی ارجمند^{۱*}

بهزاد عطارزاده^۲

چکیده

وجود مرزهای طولانی ایران با دولت‌های عربی؛ پیشینه دراز مدت روابط اجتماعی و میان فرهنگی ایرانیان و اعراب و موقعیت ژئوپلیتیک این دولت‌ها در حوزه خلیج فارس عواملی هستند که اهمیت روابط ایران و اعراب را برجسته می‌کنند. با توجه به ابعاد این موضوع، شاهد بوده‌ایم که تاریخ روابط میان این دولت‌ها هم پیامدهایی در سطح داخلی خود این کشورها، و هم منطقه‌ای و بین‌المللی داشته است. در این تحقیق بر اساس رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل و مطالعه فرهنگی، به بررسی تاریخ روابط میان ایران و اعراب پرداخته و به دنبال پاسخ به این سؤال بوده‌ایم که زمینه‌ها و تحولات تاریخی اجتماعی و سیاسی، از اولین تماس‌ها و روابط میان ایران و اعراب تا نقاط عطف هویت‌ساز تاریخی، چگونه شکل گرفته و چه تأثیراتی بر رویکردهای هویتی و روابط میان این دو حوزه، و سیاست خارجی معاصر ایران و دولت‌های عربی، برجای گذاشته است؟ پاسخ به این پرسش به ما کمک می‌کند که رویکردهای سیاست خارجی ایران و اعراب در زمینه مذکور را در کلیتی فرهنگی درک کرده و تأثیر مولفه‌های فرهنگی-تاریخی بر عملکرد عواملان تصمیم‌گیرنده و تأثیرگذار بر روابط خارجی آن‌ها را تحلیل کنیم. اهمیت دیگر این پژوهش در رابطه با ایران، به برنامه توسعه کشور و اهمیت ثبات منطقه‌ای آن بازمی‌گردد. با توجه به موقعیت منطقه آسیای جنوب غربی که ایران را به عنوان یک حوزه فرهنگی مشخص در جوار اعراب قرار می‌دهد، نیاز است راهبرد بلند مدتی بر مبنای ایجاد ثبات و تعامل در منطقه به منظور تأمین فضای امن رقابت و فعالیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک اندیشیده شود. به نظر ما دستیابی به چنین تعاملی می‌تواند بر اساس حل و یا به حاشیه راندن محورها و مولفه‌های فرهنگی-تاریخی تنش‌زا و همگرایی بر سر مولفه‌های مشترک صورت گیرد.

واژگان کلیدی: ایران، اعراب، مطالعه میان‌فرهنگی، جامعه‌شناسی تاریخی، تاریخ روابط خارجی.

۱. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران

۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران

* mjjavadi@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۴/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۱۷

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نهم، شماره پیاپی سی و دوم، صص ۱۴۰-۹۵

ایران در مرزهای غربی و هم‌چنین مرزهای آبی جنوب غرب و جنوبی، با کشورهای عرب همسایه است. به علاوه آنکه در این منطقه، حوزه استراتژیک خلیج فارس با ذخائر غنی انرژی نفت و گاز محاط بین ایران و کشورهای عربی می‌باشد. رقابت قدرت در این حوزه، علاوه بر خود این دولت‌ها پای دولت‌های قدرتمند جهانی (در گذشته بریتانیا، در مقطعی شوروی و ایالات متحده و اکنون حضور گسترده ایالات متحده) را نیز به این منطقه باز کرده است. بدین ترتیب سیاست خارجی ایران از یکسو متوجه اعراب منطقه و از سوی دیگر درگیر قدرت‌های بزرگ حاضر در خلیج فارس بوده است. علاوه بر متغیرهای ژئوپلیتیکی و جغرافیایی، تاریخ بیش از ۱۵ قرن رابطه پر فراز و نشیب میان ایرانیان و اعراب همراه با چالش‌های عمیق هویتی و تنش‌های تاریخ‌ساز، به روابط میان فرهنگی و میان دولتی آن‌ها شکلی از بی‌ثباتی و چالش پیگیر بخشیده است. حضور تاریخی فرهنگ‌های ایرانی و عربی به عنوان هویت‌های متمایز، فراز و فرود روابط میان آن دو به عنوان دو حوزه فرهنگی و تمدنی و مبادلات مادی و غیر مادی میان دولت‌ها و فرهنگ‌های ایرانی و عربی در طول تاریخ از جمله مولفه‌هایی است که روابط بین تمدنی و سیاست خارجی دولت‌های ایران و کشورهای عربی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بدین ترتیب بررسی تاریخ روابط میان ایران و اعراب در مطالعه سیاست خارجی این کشورها با توجه به ابعاد این موضوع، و پیامدهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی که تنش‌ها و تعاملات میان آن‌ها برجا می‌گذارد، دارای اهمیتی دوچندان است. در این تحقیق با رهیافت نظری جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل و مطالعه میان تمدنی، ضمن مد نظر قرار دادن رفتار دولت‌ها به مثابه کنش‌گران اصلی در روابط بین‌الملل، به متغیرهای فرهنگی و داخلی و خارجی محیط عمل آن‌ها نیز توجه داشته‌ایم. در اینجا ما بر این اصل جامعه‌شناسی تاریخی که آلکسی دو توکویل مطرح کرد و می‌گفت فرهنگ گروه‌های اولیه‌ای که یک جامعه را تشکیل می‌دهند نشان خود را برای

همیشه بر پیشانی آن جامعه حک می‌کند تا کید می‌کنیم. (رک نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۶۲)،^۱ بر این اساس معتقدیم که مولفه‌های اساسی اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی علی‌رغم چالش‌ها و تحولات تاریخی تأثیرات مستمری بر رفتار و هویت‌های سیاسی ایرانیان باقی گذاشته است. به همین ترتیب سابقه روابط و تبادلات اجتماعی و فرهنگی میان ایرانیان و اعراب به عنوان دو حوزه فرهنگی که بیش از ده قرن دچار تقابل، اختلاط و تأثیرپذیری از یکدیگر بوده‌اند، تأثیراتی عمیق بر سوگیری‌های هویتی و سیاسی این دو گروه فرهنگی داشته است. پس هنگامی که ما از رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی در تحلیل خود بهره می‌گیریم، یک رویکرد فرهنگی به تحلیل پدیده‌های اجتماعی خواهیم داشت. وضعیت فرهنگی و وضعیت اجتماعی یک جامعه دو روی یک سکه‌اند. این وابستگی سبب می‌شود تا علاوه بر وابستگی متقابل یا تبعیت فرهنگ از جامعه و تبعیت جامعه از فرهنگ، بتوانیم هر یک از آنها را عامل سنجش دیگری نیز قرار دهیم. (همان: ۱۶۳) بر این اساس هنگامی که می‌خواهیم به تحلیل سیاست خارجی ایران و کشورهای عربی با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی بپردازیم، از یکسو می‌بایست تحولات اجتماعی و سیاسی که میان این دو حوزه صورت گرفته و تأثیرات متقابل فرهنگی که بر یکدیگر گذارده‌اند را در درازنای تاریخ بررسی کرده، و از سوی دیگر مولفه‌های فرهنگی و سوگیری‌های هویتی که آینده روابط اجتماعی و سیاسی میان این دو حوزه تمدنی را رقم زده است را تحلیل کنیم. اهمیت مطالعه جامعه‌شناسی تاریخی و تأکید بر تأثیر مولفه‌های داخلی بر سیاست خارجی کشورها، هنگامی بیش از گذشته مطرح است که از روابط خارجی کشورهای در حال توسعه سخن می‌گوییم. در این سطح آنگونه که رمضان‌ی اشاره دارد باید توجه کنیم که دگرگونی‌های ساختاری جوامع در حال نوسازی پیامدهایی ویژه بر سیاست خارجی آن دولت‌ها می‌گذارد. (رمضانی، ۱۳۸۳: ۴۵)

علاوه بر اهمیت مطالعه روابط خارجی ایران و کشورهای منطقه، ایران به واسطه ظرفیت‌ها و اهداف اقتصادی و سیاسی خود نیازمند حداقل تنش و بی‌ثباتی و هم‌چنین

۱. آلکسی دوتوکویل در *دموکراسی در آمریکا* از روش جامعه‌شناسی تاریخی در ریشه‌یابی و تبارشناسی دموکراسی در آمریکا بهره گرفت. به نظر او فرهنگ پیوریتن‌های اولیه‌ای که به آمریکا هجرت کرده و مبنای یک نظام اجتماعی و فرهنگی را در این سرزمین پی ریختند، نشان فرهنگی خود را برای همیشه بر پیشانی جامعه آمریکا حک کردند.

مراودات و مبادلات با اعراب در یک فضای تعامل مشترک می‌باشد. «در سند چشم‌انداز بیست ساله ایران، دستیابی به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری منطقه آسیای جنوب غربی تا سال ۱۴۰۴ هـ ش هدف گذاری شده است.» با توجه به موقعیت منطقه آسیای جنوب غرب که ایران را به عنوان یک حوزه فرهنگی مشخص در تعامل یا تقابل با اعراب قرار می‌دهد، «لازم است برای همکاری و رابطه با آنها راهبردی مشخص و متناسب با اهداف سند چشم‌انداز اندیشیده شود.» (نجفی فیروزجایی، ۱۳۸۸: مقدمه) لازمه تدوین چنین برنامه‌ای در سیاست خارجی، شناخت دقیق‌تر و تحلیلی مولفه‌های فرهنگی-تاریخی، سیاسی و دیپلماتیک، و جغرافیای سیاسی و اقتصادی خاورمیانه و حوزه خلیج فارس است. در این پژوهش ما با تاکید بر مولفه‌های فرهنگی-تاریخی در پی واکاوی ریشه‌های اجتماعی و فرهنگی رویکرد سیاست خارجی ایرانیان و اعراب در برابر یکدیگر بوده‌ایم. در اینجا ما بر این مفروضه تاکید داریم که مولفه‌های فرهنگی-تاریخی به صورت آگاهانه و ناخودآگاه از یک سو بر عمل و رفتار سیاست‌سازان و تصمیم‌گیرندگان دولتی و سازمان‌های منطقه‌ای، و از سوی دیگر این شاخص‌های هویت‌ساز بر فرهنگ سیاسی و هویت‌های جمعی ملت‌ها و حوزه‌های تمدنی تأثیری عمیق داشته‌اند. این مولفه‌ها فرهنگی و هویتی خود در بستری از تحولات طولانی و تدریجی به ویژه در نقطه عطف‌های تاریخی شکل گرفته، رشد و تحول یافته و نگاه هویتی افراد در حوزه‌های فرهنگی ایرانی و عربی در قبال یکدیگر را متشکل ساخته‌اند. ازین رو ما با روش جامعه‌شناسی تاریخی به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که: زمینه‌ها و تحولات تاریخی اجتماعی و سیاسی، از اولین تماس‌ها و روابط میان ایران و اعراب تا نقاط عطف هویت‌ساز تاریخی، چگونه شکل گرفته و چه تأثیراتی بر رویکردهای هویتی و روابط میان این دو حوزه (و سیاست خارجی معاصر ایران و دولت‌های عربی) برجای گذاشته است؟

۲. مبانی نظری پژوهش

مهم‌ترین مفروضه نظری این تحقیق این است که سیاست خارجی همه کشورها با محیط خود در تعامل می‌باشد. محیط تعامل را آنگونه که روح‌الله رضوانی (۱۳۸۳) می‌گوید

می‌توان به درونی و بیرونی تفکیک کرد. در سطح درونی به بررسی تعاملات میان فعالیت‌های متوجه مسائل داخلی و سیاست خارجی و در سطح بیرونی تأمل میان فعالیت‌ها در نظام بین‌المللی و سیاست خارجی دولت‌ها می‌پردازیم. از آن‌رو که ظرفیت‌های سیاسی کشورهای در حال توسعه به واسطه سیاست‌های نوسازی دچار تحولاتی است که ریشه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارد، سیاست خارجی در این کشورها رابطه تنگاتنگی با محیط درونی خود پیدا می‌کند. تحول در بافت جمعیتی این کشورها با انتقال از اقتصاد کشاورزی به وجوهی از اقتصاد صنعتی، نیازهای متقابل اقشار و گروه‌های اجتماعی و واحدهای اقتصادی به یکدیگر، رشد شهرنشینی، افزایش سطح سواد، دگرگونی به سمت تنوع ساختاری، و تغییر و تأثیرپذیری سامان سیاسی از این تحولات-که در طول سده گذشته عمده‌تاً دولت‌ها خود هدایت‌گر آن بودند- ثبات سیاست خارجی این کشورها و پایداری نسبی دیپلماسی دولت از تحولات محیط داخلی‌اش را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهند. علاوه بر تأثیری که شرایط داخلی بر دیپلماسی کشورها دارد، گاه تصمیمات سیاست خارجی که از سوی رهبران سیاسی اتخاذ می‌شود جز به منظور برآوردن مقاصد داخلی نیست. هنوز هم بسیاری از کشورها توانایی‌های نظام بین‌الملل را «به صورت شمشیری دو دم می‌بینند که هم به کار تضمین کنترل داخلی می‌آید و هم آزادی عمل در نظام بین‌الملل را بهینه‌سازی می‌کند.» (همان: ۴۸)

با آنکه دولت‌ها کنشگران اصلی در روابط بین‌الملل هستند، اما این دولت‌ها در عینیت خود متشکل از افراد یعنی رهبران، فرمانروایان یا تصمیم‌گیرانند که به نام دولت ملی دست به عمل و انتخاب می‌زنند. باید توجه داشت که یک انتخاب در واقع شیوه، ابزار یا هدفی بدیل برای عمل هست که زیر نفوذ ارزش‌ها صورت می‌گیرد و این ارزش‌ها خود تابع هنجارهای فرهنگی و مناسبات سیاسی و اجتماعی محیط درونی و بیرونی می‌باشند که کنشگران معمولاً خودآگاه یا ناخودآگاه، به میل یا علی‌رغم میل خود تحت تأثیر آن‌ها عمل می‌کنند. از منظری وسیع‌تر باید این موضوع را مد نظر قرار داد که ارزش‌ها، باورها و ادراک‌های اجتماعی، حاصل تجربه جمعی افراد یک جامعه یا چند جامعه در مقابل یکدیگر و در گستره‌ای از تاریخ است. ایستارها، دیدگاه‌ها، انتظارات و

بطور کلی شناخت دولت‌ها و فرهنگ‌های ملی از یکدیگر در طول تاریخ شکل می‌گیرند و بدین ترتیب تحلیل تعاملات میان دو سطح درونی و بیرونی با سیاست خارجی مستلزم تحقیق در طول گستره‌ای از زمان است. (همان، ۴۶) در واقع «بدون مشاهده الگوهای سیاست خارجی در دوره‌ای طولانی، بررسی توسعه سیاست‌های خارجی شدیداً دچار ضعف است». به طور خلاصه می‌توان اینگونه گفت که سیاست خارجی کشورها، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه، دارای ریشه‌های تاریخی در بستر تحولات و عرصه واقعیات اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد.

۱-۲. جامعه‌شناسی تاریخی و رویکرد فرهنگی

اگرچه عامل فرهنگ از متغیرهای اساسی در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل بوده است اما نظریات جریان‌های اصلی (پس از جنگ جهانی دوم) بسیار کم به متغیرهای فرهنگی پرداخته‌اند. هانس جی مورگنتا در سیاست در میان ملت‌ها علی‌رغم اینکه به صراحت نقش عوامل فرهنگی را روابط بین‌الملل رد می‌کند، اما ذیل بحث «قدرت ملی»، مولفه «منش ملی» را یکی از عناصر این قدرت ذکر کرده و به‌طور غیرمستقیم تأثیر عوامل فرهنگی را ملحوظ داشته است. در شرایط سیطره نظریه‌های رئالیستی و مارکسیستی پس از جنگ جهانی دوم می‌بینیم که تنها در بعضی نظریه‌های خرد بود که به گونه‌ای گذرا و سطحی به مسائل فرهنگی اشاره می‌شود. مهم‌ترین بحث‌ها در این مورد مربوط به فرانسیس فوکویاما (کتاب پایان تاریخ) و ساموئل هانتینگتن (نظریه برخورد تمدن‌ها) می‌باشد. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۷-۴۶) از جمله دیگر صاحب‌نظرانی که علی‌رغم دیدگاه‌های نظری کاملاً متفاوت و تأکید کمتر و بیشتر بر وزن مولفه‌های اجتماعی و سیاسی در برابر مولفه‌های فرهنگی، از رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی را در تحلیل مسائل بین‌المللی استفاده کردند می‌توان به تدا اسکاچپول، مایکل من، چالرز تیلی، امانوئل والرشتین، ژان کریستف روفن، مارسل مرل و هدلی بول اشاره کرد.

هانتینگتون (۱۳۷۸) با ارائه مدل مطالعه تمدنی مدعی است که کنش‌ها، موضع‌گیری‌ها، صف‌بندی‌ها و برخوردهای میان دولت‌های ملی و گروه‌های هویتی و... در چهارچوب هویت تمدنی آن‌ها شکل می‌گیرد. همچنین صف‌بندی و جناح‌بندی‌های

جدید عمدتاً میان کشورهای هر حوزه تمدن در مقابل تمدن‌های دیگر صورت می‌گیرد. بدین ترتیب وی رفتار ملل و کنش‌های رهبران سیاسی و دولت‌های ملی را در چارچوب حوزه تمدنی آن دولت‌ها بررسی می‌کند و می‌سنجد. البته باید توجه داشت که تاکید او بر حوزه‌های فرهنگی به کمرنگ‌سازی نقش دولت‌ها انجامیده است.

آنگونه که ای.اچ. کار^۱ می‌گوید با برداشتن مرز بین تاریخ و جامعه‌شناسی می‌توانیم شناخت خود را از تاریخ گسترش دهیم. در این پژوهش با مبنا قرار دادن جامعه‌شناسی تاریخی در چارچوب نظری خود، به دنبال فهم و درک رویکردهای فرهنگی و هویتی ایرانیان و اعراب در قبال یکدیگر از خلال تحولات اجتماعی و تاریخی هستیم. در واقع بر این امر تاکید داریم که تحولات اجتماعی و تاریخی از یکسو و مولفه‌های فرهنگی از سوی دیگر در یک رابطه دیالکتیکی رویکردهای هویتی میان ایرانیان و اعراب را شکل داده‌اند. در نهایت این تجربه تاریخی و فرهنگی به صورت خاطره جمعی، شاکله هویتی و ارزش‌های فرهنگی تأثیر عمیقی بر سیاست خارجی ایرانیان و اعراب در دوران معاصر برجای گذاشته است.

ارزش‌هایی که بر انتخاب کنش‌گران و تصمیم‌گیران سیاست خارجی تأثیر می‌گذارند، از یکسو تحت تأثیر هنجارها، جهت‌گیری‌ها، باورها، تقاضاها و موقعیت اجتماعی است که کنش‌گران در آن زندگی کرده‌اند و یا آموزش دیده‌اند و از سوی دیگر در تعامل با نظام جهانی است که دولت در آن نظام واحد کنش می‌باشد. برای نمونه از نظر والرشتاین تاریخ دو گونه نظام جهانی را شاهد بوده است: امپراتوری - جهانی (World-Empires) و اقتصادی - جهانی (World-Economies)، و مهم‌ترین تمایز میان آن‌ها نحوه تصمیم‌گیری در مورد توزیع منابع است. البته رهیافت نظام محور والرشتاین تمایزی بین عوامل داخلی و خارجی قائل نیست و تمام عوامل نظام جهانی را داخلی دانسته (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۴-۱۸۱) و دولت را محصول اقتصاد جهانی و از نهادهای آن و پاسخی به فشار طبقه سرمایه‌داری برای تأمین نیازهایش می‌داند. (همان: ۱۹۱) اگرچه نگرش والرشتاین مبتنی بر جامعه‌شناسی تاریخی است اما تغییر اجتماعی را مشروط به تغییرات در نظام جهانی به‌طور کلی و نه به وسیله رویدادهای این یا آن

1. Edward Hallett Carr

کشور می‌داند. (راجین و شیرو، ۱۳۸۸: ۲۸۴) از این‌رو به مفهوم «تفرد تاریخی» و مولفه‌های فرهنگی اقبال چندانی نشان نمی‌دهد. از این منظر رویکرد تفسیری ماکس وبر با تاکید بر ویژه‌گی‌های فرهنگی منحصر به فرد منطقه‌ای و تاریخی مبنای بهتری برای تحلیل جامعه‌شناسی تاریخی می‌باشد.

در جامعه‌شناسی ماکس وبر، یک رویداد تاریخی با قرار گرفتن در شمول یک قانون عمومی تبیین نمی‌شود. آنطور که وبر معتقد بود، پژوهش‌گر باید به وسیله فرآیند «درک تبیین‌گر» عمل را در سیاق (یا زمینه: Context) معنایی معقول و جامع‌تر قرار داده و به فرضیه‌ای در باب حالت روحی فاعل هنگام انجام فعل برسد. در این راستا ما می‌بایست به بررسی اغراض و معتقدات و ارزش‌هایی که علت محتمل عمل‌اند و بررسی قرائن مستقیم و غیرمستقیم له یا علیه صحت تفسیر دست بزنیم. (به نقل از لیتل، ۱۳۸۸: ۱۱۸)

بر این اساس وبر در اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری در باب تبیین تاریخی پدیده‌های اجتماعی بر خاص بودن هر پدیده و امکان تبیین آن در محدوده خاص خود تاکید می‌کند. (۱۳۹۰: ۵۱) واضح است که این مورد در مقابل تعمیم‌های عام و جهان‌شمول قرار می‌گیرد. رینهارد بندیکس نیز که از بسیاری جهات راه وبر را در جامعه‌شناسی تاریخی ادامه داد، نیز معتقد است فرهنگ و ساختار اجتماعی تقریباً محصولات دیرپا و نهادی تضادها و کشمکش‌های گروهی گذشته هستند و همین که ساختارها، سنخ‌ها و نگرش‌های اجتماعی شکل بگیرد می‌توان تبیینی از الگوهای اجتماعی و فرهنگی گوناگون ارائه کرد. به عقیده روشه‌مایر، بندیکس تحت تأثیر این اصل شومپتری قرار دارد که مدعی ست «ساختارها، سنخ‌ها و نگرش‌های اجتماعی همچون سکه‌هایی هستند که به سادگی ذوب یا محو نمی‌گردند، همین که شکل بگیرند احتمالاً تا قرن‌ها ادامه پیدا می‌کنند... [و] به درجات مختلفی از خود قدرت و قابلیت بقا را نشان می‌دهند.» (۱۳۸۸: ۱۹۴) این اصل با دریافت دوتوکویل (از جامعه‌شناسی تاریخی آمریکا) که خود تأثیر عمیقی بر ماکس وبر و بسیاری دیگر از جامعه‌شناسان متأثر از او، گذاشته است (رک: باتامور؟) مشابهت دارد. همانطور که پیش‌تر گفتیم دوتوکویل معتقد بود فرهنگ گروه‌های اولیه‌ای که یک جامعه را تشکیل می‌دهند نشان خود را برای همیشه بر پیشانی آن جامعه حک می‌کند.

بر این اساس ما در کاربردی نظری جامعه‌شناسی تاریخی به منظور تحلیل تاریخ روابط ایران و اعراب؛ بستر، زمینه‌ها و تحولات تاریخی‌ای را که روابط و تبادلات مادی و غیرمادی میان این دو حوزه فرهنگی در آن جریان گرفته است را با تأکید بر نقاط عطف تحولات تاریخی، تغییرات و تأثرات متقابل اجتماعی و فرهنگی، و همچنین تضاد و کشاکش‌های هویتی و فرهنگی این دو حوزه، بررسی می‌کنیم. مفروضه نظری اساسی ما نیز در این اصل نهفته است که تحولات اجتماعی در گستره تاریخی میان دو حوزه تمدنی، الگوها و نگرش‌های فرهنگی و هویتی برساخته، که این الگوها و نگرش‌ها نیز به نوبه خود انگیزه و محرک بسیاری از تحولات آینده بوده است.^۱ به‌طوری که تداوم این نگرش‌های تا دوران معاصر، عامل مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی ایرانیان و اعراب در قبال یکدیگر می‌باشد.

ما در یک تقسیم‌بندی روش‌شناختی و کلی بر اساس گسست‌ها^۲ و نقطه عطف‌های عمیق تاریخی، تحول در روابط میان ایرانیان و اعراب را به سه دوره باستان، میانه و مدرن تقسیم کرده‌ایم. دوره باستان که از آغاز دولت‌سازی ایرانیان در دوره هخامنشیان آغاز می‌شود تا ۶۲۲ میلادی را دربرمی‌گیرد. دوره میانه در واقع از آغاز تشکیل حکومت و اتحاد اعراب تحت لوای اسلام و آغاز جنگ‌های گسترده اعراب در دوره خلیفه دوم شروع می‌شود که نتیجه آن گسترش قلمروی سلطه اعراب و تشکیل یک امپراتوری زیر عنوان خلافت اسلامی است. این دوره (دوره میانه) با سقوط امپراتوری عثمانی پایان می‌گیرد. دوران مدرن نیز با سقوط خلافت عثمانی، تشکیل دولت‌های نوپای عربی از یک سو و انقلاب مشروطه و متعاقباً به قدرت رسیدن رضاشاه از سوی دیگر همراه است، و تا امروز را دربر می‌گیرد. البته هر کدام از دوره‌های فوق به ویژه دوره مدرن و میانه را

۱. این دیدگاه از جهانی مشابه نظر رینهارد بندیکس می‌باشد که معتقد بود «فرهنگ و ساختار اجتماعی نتیجه مبارزات گروهی و معذالک انگیزه و محرک آن‌هاست...» (در روش‌های ما، ۱۳۸۸: ۱۹۷)

۲. مفهوم گسست را به‌طور نسبی و به قید احتیاطی روش‌شناختی در این بحث به کار می‌بریم. چراکه اگرچه این گسست‌ها متوجه نقاط عطفی در تحول بسیاری از الگوهای فرهنگی و اجتماعی جوامع مورد بررسی بود لیکن کلیت فرهنگ آن جوامع را تغییر نداد. بلکه تحولات و الگوهای فرهنگی جدید بر بستر فرهنگ پیشین قرار گرفت، از آن عمیقاً متأثر شد و بر آن تأثیر گذاشت.

می‌توان به مراحل مشخصی با ویژگی‌های متفاوت و مستقلاً تقسیم کرد. با این حال این تقسیم بر اساس گسست‌ها و نقطه عطف‌ها عظیم تاریخی انتخاب شده و به لحاظ محدوده روش‌شناختی بحث حاضر به نظر می‌آید راهگشا باشد.

۳. تاریخ تحول روابط ایران و اعراب

۳-۱. دوره باستان

این دوره با آغاز دولت‌سازی^۱ در ایران همراه است. اولین بار نشانه‌های رابطه میان اعراب و ایرانیان را می‌توان در کتیبه داریوش هخامنشی یافت که از اعراب به عنوان یکی از تیره‌هایی که در قلمروی دولت ایرانی زندگی می‌کردند نام برده بود. با این حال دولت هخامنشی مانند دولت اشکانی و ساسانی هیچگاه به عمق شبه جزیره عربستان و حجاز وارد نشد. دلیل این امر را می‌توان موقعیت اقلیمی این منطقه و زمین‌های غیر قابل کشت و صحراهای گسترده دانست. روی هم رفته تا دوره ساسانیان اطلاعات گسترده‌ای از روابط میان ایرانیان و اعراب در دست نیست. تلقی ایرانیان از نظام جهانی در این دوران علی‌رغم دگرگونی‌های مختلف در طول زمان، بر پایه اسطوره شاهنشاهی دادگرانه بود که بر اساس آن مردم از آزادی‌ها و مدارای عقیدتی و حکومت‌های محلی برخوردار بودند لیکن حاکمیت دولت ایران را گردن می‌نهادند. این شاهنشاهی سودای گسترش جهانی پیدا کرد اما در طول زمان و در مواجهه با قدرت‌های بزرگی مانند امپراتوری روم و قبایل جنگ‌جوی آسیای میانه، واقعیت جهان دو قطبی (ایران و روم) را پذیرفته بود. پیگولوسکایا در تحقیقات خود (۱۳۷۲) نشان می‌دهد که در این دوره به تدریج منطقه حجاز به حائلی میان قلمروی دولت ایران و روم تبدیل می‌شود. پس از چالش‌هایی به ویژه در دوران شاپور دوم، اعراب لخمی در منطقه حیره توسط دولت ساسانی در جنوب غربی ایران تقویت و تجهیز شدند تا از یک سو سرزمینی واسط میان ایران با اعراب بدوی ایجاد گردد و از سوی دیگر منافع دولت ایران در مرزهای امپراتوری روم شرقی، بین‌النهرین، سوریه و حتی عربستان مرکزی تأمین شود. در مقابل امپراتوری روم شرقی نیز اعراب غسانی منطقه نجد را با اهدافی مشابه اهداف دولت ایران تقویت می‌کرد. در

۱. دولت به عنوان یک دولت پیشا مدرن. بنگرید به مجتهدزاده، ۱۳۸۵: ۷

مقاطعی، به ویژه از دوره شاپور دوم (۳۰۹ تا ۳۷۹ م) اعراب حیره در کنار ایرانیان در برابر روم شرقی می‌جنگیدند. به نظر می‌رسد توجه دولت ساسانی به فرهنگ لخمی‌های حیره متفاوت از اعراب بدوی بوده است. یزدگرد اول به رسم ساسانیان فرزند خود بهرام (پادشاهی از ۴۲۱ تا ۴۳۷ م) را پس از تولدش به همراه دایه‌ها و مربیانی به مندر حاکم حیره سپرد تا ضمن آموزش به شیوه ساسانی، آداب حکومت‌داری را نیز بیاموزد.^۱ باید عنوان داشت که تا این دوره چالش خاصی در روابط میان اعراب و ایرانیان رخ نداد. با هجرت حضرت محمد (ص) به یثرب و تشکیل حکومت اسلامی، تحولی عمیق در جامعه عرب به وقوع پیوست بطوری که مقدمه‌ای شد برای انسجام اعراب و گسترش حکومت آن‌ها در سرتاسر حجاز. در دوره خلیفه دوم، عمر، نگاه اعراب به شکل گسترده‌ای به خارج از شبه جزیره عربستان معطوف شد.

۲-۳. دوران میانه

آغاز حمله اعراب به ایران، مهم‌ترین چالش در تاریخ روابط میان این دو حوزه فرهنگی بود که تبعات خود را تا قرن‌ها در ذهنیت تاریخی حاملان این دو فرهنگ باقی گذاشت. مهم‌ترین شکست ایرانیان از اعراب در جنگ قادسیه (۶۳۷ م) رقم خورد که آغازی برای شکست‌های دیگر دولت ساسانی از اعراب بود. پس از این شکست تیسفون پایتخت ساسانی بی‌دفاع ماند و از آنجا که قرارداد صلحی میان دو طرف بسته نشده بود، «غرقاب و غارت» شد. «مردم آن بخشی مقتول و بخش دیگر به بردگی برده شدند و جمع بهای غنائمی که اعراب در تیسفون به دست آوردند به ۹۰۰ میلیون درهم می‌رسید». (پطروشفسکی، ۱۳۶۶، ۴۱) بدین ترتیب پس از شکست لشکر ساسانی و مقاومت‌های پراکنده ایرانیان، در ۶۵۱ م شاهنشاهی ساسانی سقوط کرد و تقریباً تمامی قلمروی ایران به تصرف اعراب درآمد. این شکست بزرگ و پیامدهای آن علی‌رغم گذشت قرن‌ها و جذب دین اسلام و بسیاری از الگوهای فرهنگی غیرایرانی اقوام مهاجم (اعم از اعراب، مغولان و دیگران) بر حافظه تاریخی ایرانیان باقی ماند و در دوره‌های مختلف خود را

۱. رسم ساسانیان بر این بود که شاهزاده‌ها را به یکی از استان‌های پیرامونی فرستاده تا آداب حکومت‌داری را کسب کنند. آنان گاه فرمانداران آن مناطق می‌شدند.

نشان می‌داد.^۱ تلقی مسلمانان نخستین از نظام جهانی متضمن نزاع دائمی میان دو گروه بود. مردمانی که اعم از مسلمان و غیره در قلمروی حکومت اسلامی زندگی می‌کردند و «دارالاسلام» خوانده می‌شد، و کافران و مردمانی که در خارج از قلمروی اسلامی بودند و سرزمین‌های آنان مشمول «دارالحرب» می‌شد. وظیفه مسلمین در این وضعیت، گسترش اسلام تحت حکومت خلیفه، از طریق نزاع دائمی با دارالحرب بود. حضور اعراب در ایران پیامدهای ویژه‌ای هم برای ایرانیان مغلوب و هم برای اعراب فاتح داشت. فتوحات و هججه‌های نظامی اعراب به سرزمین‌های دیگر که از دوره خلیفه دوم به طور گسترده آغاز شده بود، و در دوره خلافت بنی‌امیه به اوج خود رسیده بود، حامل سلطه تمام عیار اعراب بر حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جوامع مغلوب بود. علی‌رغم آرمان‌های برابرخواهانه صدر اسلام، استیلای عرب به ویژه در دوره بنی‌امیه محتوایی نژادی و استعماری به خود می‌گیرد.

۱-۲-۳. پیامدهای اجتماعی حضور اعراب در ایران

پیامدهای حضور اعراب در ایران را باید فراتر از سه عنوان استیلای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اعراب بررسی کرد. اگرچه به نظر می‌آید استعمار اقتصادی و سیاسی اعراب بر ایران محقق شد، تأثیرات متقابل این فرهنگ ایرانیان و اعراب بر یکدیگر پیامدهایی عمیق‌تر از خود بجای گذاشت. در ادامه طی دو بخش به مهم‌ترین تأثیرات اجتماعی هرکدام از این دو بر دیگری می‌پردازیم.

۱-۲-۳-۱. حکومت اعراب در ایران و آثار اجتماعی و فرهنگی آن بر ایرانیان

پس از استقرار و تثبیت حکومت اعراب در ایران، بسیاری از شهرها و دهقانان ایرانی مجبور به عقد پیمان با اعراب شدند که در پی آن ابتدا غرامتی به یکباره می‌پرداختند و از آن پس مرتباً جزیه و عوارضی را که برای اهل ذمه وضع شده بود تأدیه می‌کردند. سرانجام آن‌ها می‌بایست حاکمیت خلافت عرب و مسلمانان را بر خویش‌شناسان و بدان خیانتی نورزند. (همان: ۴۳) در آغاز سیاست اسلامی‌سازی حکومت اعراب در

۱. برای مثال ملک‌الشعراى بهار شاعر معاصر در بیتی که نشان از ماندگاری خاطره تلخ تهاجم اعراب بر ایرانیان است می‌گوید:

گرچه عرب زد چو حرامی به ما / داد یکی دین گرامی به ما

ایران، ایرانیان می‌بایست پس از اسلام آوردن با قوم و ملت خویش قطع علاقه می‌کردند و عرب می‌شدند. بر اساس خصلت تقسیم‌بندی قبیله‌ای اعراب، ایرانیان نو مسلمان باید ابتدا به یکی از قبایل عربی منسوب و پیوسته می‌گردیدند ولی عضو متساوی الحقوق آن قبیله نمی‌شدند بلکه مولای آن می‌گردیدند، که جمع آن «موالی» خوانده می‌شد. موالی به تدریج به قشری اجتماعی تبدیل شدند که جمعیت غالب آن را ایرانیان تشکیل می‌دادند. آن‌ها از نظر مقام و موقعیت اجتماعی پس از بردگان و کنیزکان در پست‌ترین طبقه اجتماع عربی قرار می‌گرفتند. (جنبش شعوبیه، [بی تا]: ۱) نگاه اعراب به موالی به طور کلی تحقیرآمیز بود. اعراب بر موالی مباحثات می‌نمودند که آن‌ها را از بردگی و اسارت آزاد ساخته و از کفر و شرک و پلیدی نجات داده و به اسلام رهنمون ساخته‌اند. اعراب معتقد بودند که «ما شما را [موالی را] با شمشیر سعادت‌مند ساختیم و با زنجیر به بهشت کشانیدیم» و همین بر برتری ما به شما کافیهست. (ممتحن، ۱۳۶۸: ۱۴۶) اعراب موالی را علوج (خدانشناس) می‌خواندند و آنان را به کنیه صدا نمی‌کردند، با آن‌ها در یک صف راه نمی‌رفتند، پشت سر ایشان نماز نمی‌گذارند و زن دادن به آن‌ها را نوعی بردگی می‌دانستند. حجاج ابن یوسف پس از شکست عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، آن دسته از موالی را که در رکاب وی بودند تبعید کرد و بر بازوی هریک از ایشان نام سرزمین تبعیدی‌شان را داغ کرد. (جنبش شعوبیه: ۲) نمونه‌های فوق تنها بخشی از دیدگاه فرهنگی و رفتار اعراب با ایرانیان بود که در دوره اموی به شدت اعمال می‌شد. تبعیض‌های نژادی، اجتماعی و سیاسی اعراب بر ایرانیان در قرون اولیه هجری، خاطره شکست قادسیه را در ذهن آنان ماندگار ساخته و غیریت‌سازی در مقابل با اعراب را به مولفه‌ای مهم در فرهنگ سیاسی آنان بدل می‌کند. نزدیک شدن ایرانیان به شیعیان، گرویدن به مذاهبی که در برابر مذهب حاکمان مقاومت می‌کردند و حتی حمایت آنان از عباسیان را می‌توان در زمره مبارزات فکری و عملی آنان دانست. آنگونه که ویلیام هس نیز اشاره می‌کند شیعه‌گری با حوائج ایرانیان ستم‌دیده همخوانی داشته و باطنی‌گری به نیازها و خواسته‌های اساسی ملی که طی قرن‌ها سنت تاریخی شکل گرفته بود پاسخ می‌داد. (هس به نقل از بی من، ۱۳۸۶: ۵۶-۵۷)

در چنین شرایطی ایرانیان به جنبش‌های ضد خلافت اموی می‌پیوستند. این جنبش‌ها را به دو دسته مبارزات فکری مانند جنبش شعوبیه و مبارزات مسلحانه می‌توان تقسیم کرد. پیروان شعوبیه عمدتاً افرادی بودند که به مبارزه فرهنگی کلامی روی آوردند. عبدالله بن مقفع یکی از مشهورترین شعوبی‌ها بود که کتاب‌های آیین نامه، خداینامه، کلیله و دمنه، ادب الکبیر و ادب الصغیر را از پهلوی به عربی ترجمه نمود. در جریان مبارزات مسلحانه می‌توان حضور ایرانیان را در قیام‌ها و شورش‌های ضد حکومتی مانند قیام مختار^۱، عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، خوارج، زید بن علی، یحیی بن زید، و مهم‌تر از همه قیام ابومسلم خراسانی مورد توجه قرار داد. سرانجام در ۷۵۰ م (۱۳۲ ه.ق) امویان از لشکر ابومسلم که بدنه اصلی آن را ایرانیان و موالی تشکیل می‌دادند، شکست خوردند و نام ابوالعباس سفاح عباسی در مسجد کوفه به خلافت اعلام شد. به گفته طبری هنگام قیام ابومسلم تنها در یک روز ۶۰ دهکده به یاری او آمدند که این نشان از آمادگی مردم برای دفع تجاوز اعراب بود. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۰۴) حکومت عباسیان پیامدهای دوگانه‌ای بر رابطه اعراب و ایرانیان در برداشت. نخست آنکه قتل ابومسلم خراسانی توسط منصور خلیفه دوم عباسی در بغداد، شکاف میان ایرانیان و حکومت اعراب را بیش از پیش کرد. در طول قرن‌های هفتم و هشتم میلادی شاهد قیام‌های ایرانیان علیه عباسیان هستیم که بسیاری از آن‌ها متأثر از قتل ابومسلم بوده، به‌طوری که قیام سندباد (که خود یک مغ زرتشتی بود) در میانه سده هشتم میلادی، استادسیس در ۷۶۷ و خرم‌دینان به رهبری بابک، از جمله مواردی بودند که قیام خود را به خون‌خواهی ابومسلم معرفی می‌کردند. (پطروشفسکی، ۱۳۶۶: ۷۱ و نقیب‌زاده، همان) پیامد دوم، استعجاب یا ایرانی شدن دستگاه خلافت عباسی بود. در این دوره دستگاه دیوانی خلافت به واسطه حضور ایرانیان تحت تأثیر سنن و رسوم حکومت‌داری ساسانی قرار گرفت. با تخفیف فشار دستگاه حکومت بر ایرانی‌ها، پس از سقوط خلافت اموی، و ضعف مقطعی خلافت عباسی پس از مرگ هارون، اولین حکومت‌های محلی ایرانی و ترک‌تبار پس از اسلام تأسیس شدند.

۱. مورخان خیر می‌دهند که اکثر سپاهیان مختار، که به خون‌خواهی حسین بن علی قیام کرده بودند، ایرانی بودند و حتی یک کلمه عربی هم حرف نمی‌زدند. (محمدی ملائری به نقل از نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۹۹)

مقاوت ایرانیان در مقابل دستگاه خلافت و شیوه‌های گوناگون تبعیض و استثمار حکومت، با حمایت از جنبش‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که مخالف خواست فکری و سیاسی دستگاه حکومتی عمل می‌کردند، مولفه‌های فرهنگی مهمی چون «مقاوت» را در فرهنگ سیاسی ایرانیان تقویت کرده و منجر به ظهور مولفه‌هایی چون «دولت‌ستیزی» در میان آنان می‌شد. در چنین شرایطی ایرانیان ستم‌دیده که خود را با دیگر گروه‌های مبارز و سرکوب شده هم‌نوا می‌یافتند، با بازسازی اساطیری چون سیاوش و تظلم‌خواهی از خون او که جهان و زمان را فرامی‌گرفت، در قالب امام حسین (ع) و شهادت مظلومانه ایشان، که کل روزها را به عاشورا و هرجای زمین را به کربلا بدل می‌کرد، جهان فرهنگی خود را استمرار بخشیده و دست به هویت‌یابی در فضای جدید می‌زدند. در واقع سوگواری ایرانیان از شهادت امام حسین به عنوان مظلومیت و مقاومت «حق» در برابر «باطل»، استمرار خون‌خواهی آنان از قتل سیاوش به عنوان مظهر و الگوی «نیکی» در برابر «بدی» و تداوم ایده مقاومت همیشگی «خیر» در برابر «شر» گردید. این نگرش در دوران حکومت صفوی صورت رسمی به عنوان یکی از مولفه‌های فرهنگی و مذهبی در سرتاسر ایران بسط یافت.

با این حال آنگونه که بی‌من (۱۳۸۶) در تحقیق ارزشمند خود اشاره دارد، مولفه فرهنگی «تقیه» که در شرایط اضطرار و سرکوب حکومتی به اصلی از اصول مذهب شیعه بدل گشته بود، می‌توانست سرپوشی برای فعالیت‌های فرهنگی ایرانیان باشد. با این حال «تقیه» پیامدهای فرهنگی بلندمدتی بر فرهنگ سیاسی ایرانیان باقی‌گذارد که می‌توان در مولفه‌های «بی‌اعتمادی» و «ابهام» در فضای تعامل آن‌ها با خود و دیگران جستجو کرد. (همان: ۵۷-۵۵) در چنین فضایی از «مقاوت»، مبارزه فکری و عملی و «تقیه» ایرانیان توانستند هویت مستقل فرهنگی خود را از طریق انتقال سینه به سینه اسطوره‌ها و افسانه‌هایی که جنبه‌های اساسی و جهان‌شمول فرهنگ ایرانی همچون خصلت‌های پهلوانی، جانبداری از نیکی، مبارزه با بدی و غیره را با خود به همراه داشت، به نسل‌های دیگر، آن را حفظ کنند.

۳-۲-۱. تاثیرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایرانیان بر اعراب در قرون اولیه

هجری

یکی از مهم‌ترین تاثیرات حضور اعراب در ایران شهرنشین شدن اعراب بود. «بارتولد» معتقد است که مهاجرت عرب «اولاً به شکل احداث اردوگاه‌های نظامی که مسکن حاکم منصوب از طرف خلیفه نیز بوده صورت می‌گرفت و ثانیاً بدویان اعراب اراضی معینی را تصاحب و تصرف می‌کردند. این اردوگاه‌ها به سرعت به صورت مراکز زندگی شهری در می‌آمدند و در بعضی از این نقاط فرهنگ مشترک اسلامی به وجود می‌آمد». حتی در قرن دهم در بعضی از شهرهای ایران مانند قم اعراب اکثریت ساکنان آن را تشکیل می‌دادند و زبان عربی در آن بلاد حکمفرما بود. تحت این شرایط اعراب پس از حضور در ایران با زمین‌داری به عنوان شیوه‌ای از تولید ثروت و همچنین شهرنشینی به عنوان الگویی بهتر برای زندگی آشنا شدند. اعراب وابسته به حکومت با تصرف زمین‌ها و وضع باج و خراج بر دهقانان ایرانی مازاد هنگفتی را کسب می‌کردند که خود به یکجانشینی و شهرنشینی آن‌ها کمک می‌نمود. (به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۶۶: ۴۴)

با گسترش دستگاه حکومتی اعراب، شیوه‌های محدود حکومت قبیله‌ای جواب‌گوی حکمرانی در گستره وسیع خلافت اسلامی نبود. نیاز به دستگاه نیرومند دیوانی در سایه قدرت و ثروت به دست آمده، اعراب را به سمت دیوان‌سالاری و شیوه‌هایی از حکومت‌مداری ایرانی کشاند. برتران بدیع می‌گوید توسل به الگوی ساسانی از سوی خلفای اموی با ترجمه وصیت‌نامه اردشیر (عهد اردشیر) بوسیله ابن مقفع تأثیر قاطعی در مسیر خلافت برجای گذاشت؛ به ویژه آنکه در این وصیت‌نامه بین پادشاهی و مذهب هیچ تفکیکی صورت نگرفته این الگو به جد موردتوجه قرار گرفت. (به نقل از نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۰۱) از سوی دیگر ایرانی‌سازی دستگاه خلافت عباسی، احتمالاً اوج تأثیرپذیری اعراب از حکومت‌داری ایرانیان بود. خاندان مشهور برمکیان از جمله ایرانیانی بودند که سال‌ها در کسوت وزارت تفویض (مهم‌ترین منصب سیاسی بعد از خلیفه) امور سیاسی، اقتصادی و اداری دولت اسلامی را مدیریت می‌کردند. در این دوره وصیت‌نامه اردشیر جزو مواردی گردید که باید به خلیفه‌زادگان و ولیعهدان آموخته شود. چنانکه نوشته‌اند، وقتی معلم «الواتق‌بالله» (فرزند مأمون) از مأمون پرسید که به او چه بیاموزد،

خلیفه گفت: «به او کلام خدای تعالی را بیاموز و او را وادار تا عهد اردشیر را بخواند و کتاب کلیده و دمنه را از برکند.» (به نقل از سلطانی مقدم، بی تا) این نقل قول خود نشان از تأثیر عمیق فرهنگ ایرانی بر حکومت‌داری و دولت اسلامی در دوران میانه می‌باشد.

تأثیر اجتماعی و فرهنگی ایرانیان بر اعراب را تنها در سه مورد شهرنشینی، زمین‌داری و شیوه‌های حکومت‌داری نمی‌توان خلاصه کرد. اگرچه این سه مورد پیامدهایی اساسی بر زندگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اعراب و دیگر اقوام زیر سلطه دستگاه خلافت گذاشت، اما نباید از تأثیر فعالیت‌های فرهنگی ایرانیان چه در قرون اولیه سلطه اعراب، چه قرن سوم و چهارم که به عصر زرین فرهنگ ایرانی و اسلامی معروف است و چه حتی پس از آن، غفلت کرد. استاد محمد محمدی ملائری عنوان می‌کند «در قرن اول اسلامی هنگامی که عبدالملک خلیفه اموی در دمشق از ازهری، فقیه نامی آن زمان درباره فقیهان شهرهای بزرگ اسلامی همچون مکه، یمن، مصر، شام، و جزیره، خراسان و بصره پرسید ازهری به جز فقیه کوفه که تنها فرد عرب بود بقیه فقیهان شهر را با اسم و رسم از موالی شمرده که غالب آن‌ها از ایرانیان بوده‌اند و علت برتری همه آن‌ها را نیز دیانت و روایت ذکر کرده‌اند.» (به نقل از نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۰۰) بعد از گذشت هشت قرن از دوران اموی، ابن خلدون متفکر شهیر عرب (قرن چهاردهم میلادی - هشتم هجری) با تحلیلی جامعه‌شناختی از می‌گوید:

«از شگفتی‌هایی که واقعیت دارد، این است که بیشتر دانشوران ملت اسلام خواه در علوم شرعی و چه در دانش‌های عقلی به جز در موارد نادری غیر عرب‌اند و اگر کسانی از آنان هم یافت شوند که از حیث نژاد عرب‌اند، از لحاظ زبان و مهد تربیت و مشایخ و استادان عجمی هستند با اینکه ملت (دین) و صاحب شریعت عربی است. و سبب آن این است که در آغاز ظهور این مذهب به مقتضای احوال سادگی و بادیه نشینی، در میان ملت اسلام دانش و صنعتی وجود نداشت. [...] ما در گذشته یادآور شدیم که در صنایع، شهرنشینان ممارست می‌کنند و عرب از همه مردم دورتر از صنایع می‌باشد. پس علوم هم از آیین‌های شهریان به شمار می‌رفت و عرب از آن‌ها و بازار رایج آن‌ها دور بود و در آن عهد مردم شهری عبارت از عجمان (ایرانیان) یا کسانی مشابه و نظایر آنان بودند؛ از قبیل موالی و اهالی

شهرهای بزرگ که در آن روزگار در تمدن و کیفیات آن مانند: صنایع و پیشه‌ها از ایرانیان تبعیت می‌کردند؛ چه، ایرانیان به علت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارس داشته‌اند، بر این امور استوارتر و تواناتر بودند». (ابن‌خلدون، ۱۳۸۲: ۱۱۵۰-۱۱۴۸)

درواقع تحلیل ابن‌خلدون اشاره به تأثیر بلندمدت مولفه‌های فرهنگی و اجتماعی اساسی اعراب در دوران ظهور اسلام و تأسیس دولت، بر تحولات اجتماعی دوران میانه دارد. به عقیده او اعراب به دو دلیل عمده از فعالیت‌های فرهنگی و علمی دور ماندند. نخست به این خاطر که اعراب تازه مسلمان و نو دولت، از زندگی شهرنشینی و به تبع آن دانش و صنایع دور بودند. بنابر دلیل دوم، آن دسته از اعرابی که «این تمدن و بازار رائج آن را درک کرده و از بادیه‌نشینی بیرون آمده و به سوی تمدن مزبور شتافته بودند ریاست در دستگاه دولت [عباسی] آنان را به خود مشغول کرده و قیام از به امور کشورداری آنان را از توجه به دانش و اندیشیدن در آن بازداشته بود.» (همان: ۱۱۵۱) در چنین فضایی ایرانیان تأثیرات فرهنگی و فکری خود را بر فرهنگ و اندیشه اسلامی و اعراب باقی گذاشتند. طبعاً این پیش‌گامی و اثرگذاری در تولید دانش و فرهنگ پیامدهای عمیقی بر تحولات اجتماعی و سیاسی دوران میانه برجای گذاشته است.

۲-۲-۳. ایرانیان پس از اسلام

برنارد لوئیز معتقد است «ایرانیان اسلامیزه شدند اما عربیزه نشدند». «ایرانیان ایرانی ماندند و سرانجام به صورت جداگانه تفاوت و تمایز خود را به عنوان بخشی از [قلمروی] اسلام نشان داده و عناصر جدید فرهنگی، سیاسی و حتی مذهبی را وارد اسلام کردند و در پایه‌ریزی تمدن اسلامی نقش بی‌اندازه مهمی داشتند.» (Lewis, 2001: 2) لوئیز با اشاره به «اسلام عجم» عنوان می‌کند که اسلام در میان ایرانیان تولد دوباره یافت. این اسلام به سرزمین‌های ترکان آسیای میانه و بعد از آن طریق به هند و خاورمیانه (ترکیه کنونی) وارد شد و ترک‌های عثمانی شکلی از تمدن ایرانی را به دیوارهای وین رساندند. بخش عظیمی از مراکز اسلامی در اواخر قرون میانه و عصر مدرن، مراکز فرهنگی و سیاسی، چون هند، آسیای مرکزی، ایران و ترکیه همگی

بخش‌هایی از تمدن ایرانی بودند. با اینکه بسیاری از آن‌ها به گویش‌های مختلف ترکی، به علاوه زبان‌های محلی سخن می‌گفتند، زبان رسمی^۱، فرهنگی و گاه دیپلماتیک آن‌ها فارسی بود. (Lewis, 2001:3 and 12) ایرانیان به لحاظ سیاسی و اقتصادی با حمله اعراب سقوط کردند اما در چارچوبی جدید به یاری شاخص‌های فرهنگی تاریخی خود، هویت متمایزی و مستقلی را بازسازی کردند که با ظهور دولت صفوی تثبیت شد.

پس از سقوط خلافت عباسی (۱۲۵۸ م) تا تشکیل دولت صفوی (۱۵۰۱ م) در ایران، ایرانیان و اعراب دارای حکومت‌های متمرکز و قدرتمند نبوده و جز تأثیراتی پراکنده که عمدتاً ریشه‌های تاریخی داشت، بر یکدیگر نداشتند. در طول دوره صفوی و پیش و پس از آن نیز اعراب عمدتاً زیر سیطره امپراتوری عثمانی زندگی می‌کردند. مهم‌ترین رویداد دوره صفوی که پیامدهای مهم بر تمایزات فرهنگی میان ایرانیان و اعراب گذارد، رسمی شدن مذهب شیعه در ایران بود. با فراگیر شدن تشیع در ایران بر تمایزات هویتی میان ایرانیان و اعراب افزوده و تعارضی دیگر بر شکاف‌های فرهنگی میان آن دو انباشته شد. در این شرایط تا پایان عمر خلافت، اعراب عمدتاً خود را در قالب دولت خلیفه عثمانی و در مقابل دولت شیعه ایرانی هویت‌یابی کرده و از تحولات سیاسی و جنگ‌های میان این دو تأثیر می‌پذیرفتند. نمونه‌های تاریخی این تحولات که پیامدهای بلندمدت سیاسی و فرهنگی خود را در دوران معاصر نیز برجای گذاشت می‌توان به جنگ‌ها و اختلافات ارضی ایران و عثمانی یافت. اختلافات مرزی و جنگ‌های دولت‌های ایران و عثمانی از دوران صفویه تا قاجار، به ویژه بر سر مرزهای آبی این دو دولت در اروندرود یا شط‌العرب، به مسئله‌ای هویتی و ملی بدل شد چنانکه در دوران معاصر مبنای حقوقی و تاریخی مهم‌ترین منازعات فرهنگی و سیاسی میان ایران و دولت عراق (وارث میراث عثمانی در جنوب غرب ایران) گردید.

۳-۳. دوران مدرن

با سقوط خلافت عثمانی در ۱۹۲۳ و متعاقب آن تأسیس دولت‌های عربی، وارد دوران مدرن در روابط ایرانیان و اعراب می‌شویم. عوامل اطلاعاتی بریتانیا در دوران جنگ

جهانی اول با وعده ایجاد یک ابرکشور عربی گستره‌ای از خلیج فارس تا کانال سوئز اعراب را بر ترکان شوراندند. (فرخ، ۱۳۸۳: ۴) این نهضت استقلال‌طلبانه عربی که کاوه فرخ از آن به عنوان نخستین شورش پان‌عربی یاد می‌کند از حجاز آغاز شد و با فتح دمشق در ۱۹۱۸ به خلافت عثمانی پایان داد. پس از جنگ جهانی اول، برخلاف وعده‌های غرب به اعراب، انگلستان و فرانسه به عنوان فاتحان جنگ، طرح تقسیم و فروپاشی دولت عثمانی را طراحی می‌کنند و طی توافقی که در قرارداد سایسیکو (۱۹۱۶) در مصر به امضا می‌رسد منطقه عربی را میان قدرت‌های فاتح اول تقسیم می‌کنند. بخش‌هایی از سرزمین‌های شامات شامل سوریه و لبنان حوزه نفوذ فرانسه شد و عراق و اردن امروزی حوزه استعماری انگلستان. در حوزه خلیج فارس (کویت، بحرین، قطر، امارات - که در آن مقطع هفت شیخ نشین مجزا بودند- و عمان) نیز انگلستان با برخی از قبایل بدوی حاشیه خلیج فارس ارتباط دو سویه برقرار کرد. در منطقه شمال آفریقا کشورهای مراکش، تونس و الجزایر سهم فرانسه گردیده که به شکل مستعمره مستقیم اداره می‌شدند، لیبی سهم ایتالیا و مصر و سودان نیز سهم انگلستان گردیدند. (حق‌شناس، ۱۳۹۰: ۳-۲) فیصل، از قهرمانان مبارزه اعراب بر عثمانی نیز با کمک بریتانیا به سلطنت عراق دست یافت و سرانجام جامعه ملل در ۱۹۳۲ استقلال دولت عراق را به رسمیت شناخت. در چنین شرایطی از پیروزی بر عثمانیان و شکست از غربی‌ها ناسیونالیسم مدرن عربی، تولد یافت. نخستین ناسیونالیست‌های عربی که تباری سوری و فلسطینی داشتند فلسفه خود را در بغداد تحت حمایت حکومت فیصل پایه‌ریزی و منتشر کردند. از سوی دیگر مدتی پیش از وقایع جنگ اول و جهان‌عرب، گفتمان مشروطه‌خواهی، تجددخواهی و ملی‌گرایی در ایران ظهور کرده و به قدرت رسیده بود. اگرچه نظام پارلمانی در ایران چندان کارآمد ظاهر نشد، تجددخواهی و ملی‌گرایی در دوران رضاشاه به صورت چشمگیری تداوم یافت.

۳-۳-۱. از سقوط عثمانی تا جنگ سرد

با تجزیه عثمانی و ظهور دولت ترکیه مدرن و دولت‌های عربی، محیط منطقه‌ای ایران دستخوش تغییر و سیاست خارجی کشور را تحت تأثیر خود قرار داد. از سوی دیگر

کودتای رضاخان (۱۹۲۱) و متعاقباً پادشاهی وی (۱۹۲۵) ظرفیت کافی برای هدایت مؤثر روابط خارجی ایران را فراهم کرد. (Ramazani, 1986: 220-224) از مهم‌ترین مسائلی که در دوران رضاشاه به روابط بین ایران و اعراب مربوط می‌شود، یکی اختلاف مرزی با کشور عراق در مرز آبی اروندرود یا شط‌العرب است و دیگری تحولات خاور میانه و آغاز مذاکرات جامعه ملل در مورد یهودیان مهاجر به فلسطین است. این دو مسئله علاوه بر اینکه که ریشه‌های تاریخی دارد، پیامدهای بلندمدتی در روابط ایران و اعراب نیز برجای می‌گذارد.

۱۱۵

۳-۱-۳. ریشه‌های فرهنگی مناقشه مرزی و منازعه اعراب و ایران

مناقشه مرزی ایران با عراق را باید در ادامه مشکل بر سر مرزهای تاریخی ایران و عثمانی در خط مرزی شط‌العرب دنبال کرد. در این نوبت عراق مدعی حاکمیت حقوقی بر تمام رود بود، اما ایران اعتقاد داشت که بر اساس قوانین بین‌المللی مرز رودخانه‌ای دو کشور باید بر روی خط تالوگ باشد. سرانجام این مناقشه به لحاظ حقوقی در پی معاهده سعدآباد (چهارم جولای ۱۹۳۷)، بین دو کشور حل شد. هرچند که تا انقلاب ۱۹۵۸ عراق بیشتر دوام نیاورد. (Iran-Iraq Border 1840-1958, 1989: 1) عراق تحت تأثیر موج پان‌عربیسم و ناسیونالیسم که دیگر کشورهای عرب منطقه را نیز فراگرفته بود به دنبال ساختن یک هویت جمعی ملی بود که در این راه رویدادهای تاریخی به عنوان مولفه‌های هویت‌ساز به شدت به کار آن می‌آمد. اختلاف مرزی ایران و عثمانی (که امروز عراق وارث آن بود) بر بستر چنین فضایی زنده شد. احتمالاً رهبران ناسیونالیست عراق تصور می‌کردند برای برساختن یک هویت جمعی ملی عربی که ابتدا به کار هویت‌سازی و همبستگی عراقی‌ها بیاید و سپس به سیادت آنان در جهان عرب مؤثر افتد، به یک پیروزی فرهنگی و تاریخی نیازمندند. تجدیدنظر در مرزهای شط‌العرب که می‌توانست یک حوزه فرهنگی عربی را در مقابل یک هویت فرهنگ «غیر» به نام ایران قرار دهد می‌توانست این پیروزی مهم را برای عراق به همراه آورد. ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی این اختلاف در روابط دو کشور را با درک فضای فرهنگی و پان‌عربیسم و ناسیونالیسم عربی در آن دوره بهتر می‌توان دریافت.



هم‌زمان با حکومت فصیل در عراق از دهه ۱۹۲۰، پان‌عربیسیم به مثابه یک ایدئولوژی هویت‌ساز که یکی از مهم‌ترین مولفه‌های خود را در ضدیت با ایرانیان می‌یافت، تدوین و ترویج می‌شود. در این دوره ساطع الحصری که مدیر کل آموزش و پرورش و سپس رییس دانشکده حقوق عراق شد، گروهی از مروجان سوری و فلسطینی پان‌عربیسیم را به کار در نظام آموزشی عراق فراخواند که هسته و بن‌مایه اصلی پان‌عربیسیم را پدید آوردند. (فرخ، ۱۳۸۳: ۵) آنگونه که کاوه فرخ عنوان می‌کند الحصری نسل کامل افرادی را پرورد که منادی خشونت بودند. از آن جمله سامی شوکت بود که در یک سخنرانی با عنوان «صناعه‌الموت» جنگ و کشتار انبوه را ابزار دستیابی اعراب به آمالشان می‌شمارد. به عقیده وی «زور خاکی است که بذر حقیقت را می‌رویاند». نکته قابل توجه آنکه متن این سخنرانی در سطح گسترده در مدارس عربی به‌ویژه در عراق توزیع می‌شود. به عقیده شوکت به عنوان آموزگار پان‌عربیسیم خشونت‌طلب، کتاب‌های تاریخی را که سبب بی‌اعتباری اعراب می‌شوند، باید سوزاند، و بزرگ‌ترین اثر در زمینه فلسفه تاریخ نوشته ابن خلدون، احتمالاً به این خاطر که به فضل فرهنگی و تاریخی ایرانیان اشاره داشته است را هم نباید مستثنی کرد. (رک، همان: ۶) این نگرش پایه نگرش بسیاری از رهبران معاصر تندرو عرب «مانند ناصر تا بن‌لادن که عزم قاطع دارند وانمود کنند میراث فکری فارسی وجود ندارد» بوده است. از سوی دیگر دو دانشجوی سوری به نام میشل عفلق و صلاح‌الدین بیطاری در دانشگاه پاریس (۱۹۲۹ م) هسته اولیه حزب بعث را تشکیل دادند. عفلق که خود مسیحی بود پان‌عربیسیم را بر مبنای آنچه «روح عربی» می‌خواند مبتنی می‌دانست و اسلام را تنها انقلابی عربی که در پی احیای عربیت بوده است تبیین می‌کرد. وی در مقاله‌ای ایرانیان را «دشمن امت (عرب)» معرفی کرد که بسیاری از محافل آموزشی و توده‌ای عربی آنرا فراگرفتند. این آموزه‌های نژادپرستانه که چند دهه در محافل پان‌عربی دور می‌گشت، سرانجام به حادثه‌ترین صورت خود در رژیم صدام حسین و آغاز جنگ تحمیلی در سال ۱۹۸۰ م (۱۳۵۹ ه.ش) علیه ایران تبلور یافت. اختلاف مرزی و ادعاهای صدام حسین در مورد اروندرود (یا شط‌العرب)، اگرچه یکی از دلایل مورد ادعای عراق در آغاز جنگ بود، اما انگیزه‌های

اصولی لشکرکشی و تهاجم ارتش بعث عمیقاً ریشه در آموزه‌های پان‌عربی و شکاف‌های فرهنگی تاریخی داشت.

۳-۱-۲. ایران و مسئله اعراب و اسرائیل

علاوه بر مسئله مرزهای آبی ایران و عراق، آغاز مذاکرات جامعه ملل در مورد یهودیان مهاجر در فلسطین موضوع قابل توجه دیگری بود که در این محدوده تاریخی به وقوع پیوست. در این دوره به توصیه مرحوم محمد علی فروغی وزیر خارجه وقت ایران، نماینده ایران «جانب مسلمین را گرفت» و در ۱۹۳۳ حمایت صریح خود از فلسطینیان را در جامعه ملل اعلام کرد. علی‌رغم این دیدگاه مثبت به اعراب در دستگاه سیاست خارجی ایران، دیدگاهی منفی نیز وجود داشت که با نگاهی ابزاری به مناقشه یهودیان و اعراب، دولت یهودی را «عایق بزرگی برای تشکیل یک امپراطوری بالقوه متحد عربی کاملاً تحت نفوذ اجنبی، که در آتیه ممکن است سواحل جنوبی و حدود غربی ایران را تهدید کند» می‌دانست. این توصیه را عنایت‌الله سمیعی وزیر خارجه ایران در ۱۳۱۵ (۱۹۳۶ م) به رضاشاه گوشزد می‌کرد. با این حال به نظر می‌رسد این دیدگاه در دستگاه دیپلماسی ایران در اقلیت بوده است.^۱

در ۱۹۴۸ کمیته‌ای از سوی سازمان ملل متحد مأمور بررسی تکلیف یهودیان مهاجر در فلسطین شد. این کمیته پس از بررسی جوانب امر به دو گروه تقسیم شد: اکثریت که خواهان تأسیس دو دولت مستقل و مجزای یهود و عرب در فلسطین بودند و اقلیت که نخست خواستار اعلام استقلال فلسطین و سپس خودمختاری یهودیان در چارچوب یک طرح نظام فدرالی شدند. ایران عضو فعال گروه اقلیت بود. با وجود روابط چالش‌برانگیز ایران با عراق، در پی توهین و فشار بر زائران و اخراج اتباع ایرانی از آن کشور، و همچنین ادعای عراق در مورد خوزستان و بحرین، رو به سردی نهادن روابط ایران با مصر پس از جدایی شاه ایران از شاهزاده فوزیه و توهین‌های مطبوعات مصری به دربار ایران، دولت ایران همچنان در مجامع جهانی به پایداری در صف اعراب ادامه می‌داد. چنانکه در ۹ دسامبر ۱۹۴۸ هنگام صدور قطعنامه ۳۰۳ مجمع عمومی سازمان ملل، ایران رأی خود را در حمایت از اعراب اعلام داشت. از ۱۳۲۸ خورشیدی (۱۹۵۰ م) همزمان

۱. این تحولات به گونه‌ای مفصل در «دیپلماسی پنهان» نوشته مرتضی قانون (۱۳۸۱) بحث شده است.

با نیازهای مالی و تسلیحاتی ایران به ایالات متحده برای تأمین منابع برنامه هفت ساله عمرانی و همچنین تقویت بنیه نظامی و نیز سردی روابط با اعراب، فشار بر سر شناسایی اسرائیل بر ایران افزایش یافت. سرانجام دولت ایران در ۱۶ اسفند ۱۳۲۸ (۶ مارس ۱۹۵۰) شناسایی دوفاکتو اسرائیل را اعلام داشت. محمد ساعد نخست وزیر وقت با استناد به اینکه «اعراب با عقد قرار دادهای متارکه و مذاکرات نظامی و حضور در کنفرانس‌ها و امضا سازش‌ها و تسلیم به تصمیمات سازمان ملل راجع به تقسیم فلسطین و الحاق قسمت عرب نشین آن به اردن هاشمی و اتخاذ تصمیم مذاکره با کشور اسرائیل بر اساس تصمیمات سازمان ملل» به صورت بالفعل اسرائیل را به رسمیت شناخته‌اند، از عمل دولت ایران در شناسایی اسرائیل به اقتضای «حیثیت سیاسی و منافع ایران» در مجلس سنا دفاع کرد.

در دوره مصدق، دولت ایران تحت تأثیر محیط داخلی به ویژه نیروهای مذهبی جبهه ملی از یکسو، و پیشنهاد اعراب مبنی بر حمایت از ایران در جریان اختلافات این کشور با انگلستان بر سر مسئله نفت در صورت بازپسگیری شناسایی اسرائیل از سوی دیگر، اقدام به تعطیلی کنسولگری ایران در بیت‌المقدس کرد. با این حال دولت ایران هیچ‌گاه رسماً فسخ شناسایی دوفاکتو اسرائیل را اعلام نداشت و دلیل تعطیلی کنسولگری را کاهش درآمدهای کشور عنوان کرد. علی‌رغم این موضوع، هم نیروهای مذهبی داخل کشور و هم دولت‌های عربی این اقدام ایران را به منزله فسخ شناسایی دوفاکتو اسرائیل قلمداد کردند.

۳-۲-۳. آغاز جنگ سرد

با خاتمه جنگ جهانی دوم و جنگ سرد میان ایالات متحده و شوروی، جنگی سرد میان دولت‌های عربی (Arab Cold War) از یکسو و جنگ سرد عربی-ایرانی (Iranian Cold War) از سوی دیگر، هم‌زمان با رقابت دو قدرت جهانی در خاورمیانه آغاز شد. (Ramazani, ibid) جنگ سرد میان دولت‌های عربی حاصل صف‌بندی کشورهای موسوم به «دولت‌های مترقی عربی»^۱ یعنی یمن، سوریه و مصر در برابر

«رژیم‌های ارتجاعی عرب»^۱ که شامل عراق، عربستان و لبنان بودند، می‌شد. عواملی چند در ایجاد جنگ سرد میان ایران و اعراب در این دوره قابل بررسی است که جملگی بر بستری از تعارضات فرهنگی و هویتی ایرانیان و اعراب قرار می‌گرفت و باعث تشدید شکاف میان این دو حوزه فرهنگی می‌شد. نخستین مسئله جنبش‌های انقلابی و ناسیونالیستی عربی بود که در فرآیند غیریت‌سازی هویتی خود نسبت به ایرانیان رویکردی خصومت‌آمیز اتخاذ کردند. دومین مسئله جناح‌بندی ناشی از نظام جهانی بود که طی آن تمایل ایران به نزدیکی با ایالات متحده و بلوک غرب در برابر قرار گرفتن دولت‌های انقلابی یا مترقی عربی تحت زعامت جمال عبدالناصر در بلوک شرق زمینه تضاد میان ایران و اعراب را تشدید می‌کرد. بدین ترتیب روابط تنگاتنگ شاه با ایالات متحده و توافقاتی مستقل ایران از اعراب با اسرائیل، رابطه شاه با ناصر را سرد می‌ساخت.

چالش‌ها و زمینه‌های مهم اختلاف میان ایران و اعراب در طول دوران جنگ سرد تا اواخر دهه هشتاد میلادی را می‌توان در این موارد دسته‌بندی کرد: اختلافات و منازعات هویتی و فرهنگی که با پیدایش ناسیونالیسم عربی شدت یافت، اختلافات مرزی تاریخی ایران با عراق که بر بستر منازعات فرهنگی مذکور شکل می‌گرفت، تأثیر و نقش اسرائیل در روابط ایران و اعراب، جنگ سرد میان ایالات متحده و شوروی و سرانجام رقابت قدرت ایران و کشورهای عربی در خلیج فارس و خاورمیانه.

روح‌الله رضانی (۱۹۸۶) روابط ایران و اعراب پس از جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ سرد را به پنج مرحله تقسیم می‌کند که می‌تواند معیار مناسبی برای تحلیل این دوره به دست دهد. دوره نخست با بازگشت شاه به قدرت در ۱۹۵۳ همراه است. این دوره هم‌زمان با انقلاب پان عربی ناصر در مصر و آغاز جناح‌بندی میان کشورهای بلوک شرق و غرب بود. بدین ترتیب روابط ایران با کشورهای عربی نیز تحت تأثیر جنگ سرد قرار گرفت. در این دوره شاه (در ۱۹۵۷) بر ادعای کهن ایران در مورد حاکمیت بر بحرین دوباره تأکید کرد و آن را چهاردهمین استان خود خواند که واکنش دولت‌های عربی چون سوریه را برانگیخت.

1. Reactionary Arab Regimes

مرحله دوم روابط ایران و اعراب با انقلاب عراق در ۱۹۵۸ آغاز می‌شود. روی کار آمدن عبدالکریم قاسم در عراق با تمایلات ناسیونالیستی و نزدیک به شوروی جنگ سرد عربی-ایرانی را تشدید می‌کرد به طوری که نگاه شاه ایران را از قاهره و دمشق به منزله مراکز نفوذ شوروی به بغداد معطوف می‌داشت. قاسم، پیمان ۱۹۳۷ را به بهانه مداخله بریتانیا در آن توافق، بی‌اعتبار اعلام کرد و مدعی شد که اهواز و خرمشهر (تحت عنوانین معجول الاحواز و محمره) سرزمین‌هایی عراقی هستند که در دوره عثمانی به ایران تسلیم شدند. (Rajaei, 1993: 111-112) بدین ترتیب اختلاف مرزی ایران و عراق بر سر شط‌العرب دوباره به صورت چالشی در روابط میان دو کشور به مطرح شد. منازعه میان دو کشور در این دوره از چند مانورهای دریایی و هوایی در خلیج فارس فراتر نرفت. در فوریه ۱۹۶۳ قاسم طی کودتایی نظامی سرنگون شد و سرهنگ عبدالسلام عارف رهبر پان عرب نظامیان انقلابی به ریاست جمهوری عراق رسید. با روی کار آمدن عارف روابط عراق و ایران رو به بهبودی نهاد و وی طی سفری رسمی از تهران بازدید کرد. با این حال عارف سیاستی دوگانه در قبال ایران پیش گرفت. دولت عراق تشکیلاتی از اعراب بومی در استان خوزستان راه انداخت، تا علیه حکومت شاه در ایران بشورند و در همین راستا «محمی الدین ناصر» از مقامات بلندپایه شرکت ملی نفت ایران را در رأس حزبی به نام «لتحریر العربی» قرار داد و او را به عراق دعوت کرده و با مقادیر قابل توجهی پول و اسلحه به خوزستان فرستاد. این اقدام عراق البته با همکاری دستگاه اطلاعاتی ایران و اسرائیل کشف و مهار شد. با آرام شدن نسبی روابط میان عراق و ایران، سوریه که احساس انزوای نسبی در منطقه و رقابت‌های پان‌عربیستی داشت، با ادعای آنکه «خوزستان جز لاینفک وطن عربی است» سعی در برجسته‌سازی هویت خود به عنوان دولتی که در منازعه فرهنگی و ملی اعراب در مقابل ایرانیان متعهد و پیشرو است، نمود.

در ۱۹۵۸ روابط ایران و مصر نیز رو به وخامت گذارد. ناصر روابط دیپلماتیک مصر با ایران را ظاهراً به دلیل مصاحبه‌ای از شاه که در آن اعلام داشته بود اسرائیل را به صورت دو فاکتو به رسمیت می‌شناسد قطع کرد. شاه در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان (۲۴ ژوئیه ۱۹۶۰) با استناد به تعطیلی کنسولگری ایران در بیت‌المقدس در ۱۹۵۰ به

علت صرفه‌جویی مالی، عنوان کرد که شناسایی دوفاکتوی اسرائیل از سوی ایران امر جدیدی نیست. در همین دوره مذاکرات ایران و شوروی (در ۱۹۵۹ م) به منظور انعقاد پیمان عدم تعرض راه به جایی نبرد و همزمان قرارداد نظامی دوجانبه‌ای میان ایران و ایالات متحده منعقد گردید که سردی روابط میان ایران و شوروی و متعاقب آن تعارض میان قاهره و تهران را تشدید می‌کرد. تقابل تهران با مسکو و رژیم‌های انقلابی عربی، زمینه‌های نزدیکی ایران به اسرائیل به عنوان یک متحد استراتژیک منطقه‌ای مفید را فراهم می‌ساخت.

۱۲۱

درباب نزدیکی ایران و اسرائیل می‌توان چند دلیل عمده ذکر کرد. مهم‌ترین و نخستین این عوامل تقابل با ناسیونالیسم عربی ضد ایرانی به رهبری ناصر در منطقه بود و عامل دوم اتحاد ایران با بلوک غرب در برابر تهدیدات شوروی و اقمارش. کشورهای رادیکال عربی و در رأس آنان مصر وابسته به بلوک شرق بودند. ناصر نبض جهان عربی را به دست گرفته که از یکسو در نزاع و جنگ با اسرائیل است و از سوی دیگر دشمنی تاریخی با ایرانیان دارد. در این شرایط ایران از یکسو به عنوان یک حوزه فرهنگی مستقل ایرانی و مسلمان شیعه در منطقه در برابر اعراب سنی و از سوی دیگر در محاصره دولت‌های وابسته به بلوک شرق، در انزوا قرار می‌گرفت. در همین دوره ناصر از عنوان مجعول «خلیج عربی» به جای خلیج فارس که آشکارا یک اقدام در راستای هویت‌سازی جمعی عربی به استمساک غیریت‌سازی ایرانیان به عنوان منازعان تاریخی اعراب بود، استفاده کرد. عامل سوم ارائه «میثاق حاشیه‌ای» توسط «بن‌گوریون» نخست‌وزیر اسرائیل و همچنین اتخاذ رویکرد «ناسیونالیسم مثبت» توسط شاه بود که روند همگرایی را سرعت بخشید. بر اساس دکترین میثاق حاشیه‌ای بن‌گوریون، اسرائیل باید تلاش می‌نمود که خود را از انزوای منطقه‌ای که اعراب برایش ایجاد کرده بودند رها کند و با کشورهای پیرامون جهان عرب یعنی ایران، ترکیه و اتیوپی که در سیاست خارجی نیز با اسرائیل همسویی داشتند، ارتباط برقرار کند. از سوی دیگر سیاست ناسیونالیسم مثبت شاه نیز که بر دو رکن اساسی «تساهل مذهبی» و «حفظ منافع ملی» بنا نهاده شده بود زمینه این هم‌گرایی را فراهم می‌کرد. (قانون، ۱۳۸۱؛ و همچنین ازغندی، ۱۳۷۶: ۴۱۲) بدین ترتیب انزوای نسبی ایران در میان کشورهای عربی و وابسته به بلوک



شوروی و انزوای اسرائیل در میان دولت‌های عربی در شرایط جنگ سرد شوروی-آمریکایی و عربی-ایرانی، تهران و تل‌آویو را به هم نزدیک ساخت. همکاری‌های امنیتی میان ایران و اسرائیل پیامدهای مهم موثری بر رابطه ایران با اعراب به ویژه عراق داشت. ایستگاه‌های استراق سمع الکترونیک که توسط سازمان امنیت اسرائیل در سه نقطه از نوار مرزی ایران با عراق در خوزستان، ایلام و کردستان بنا شده بود این توان را به ایران و اسرائیل می‌داد که بسیاری تحرکات عراق علیه آن دو را تحت نظر بگیرند. از جمله دستاوردهای اطلاعاتی ایران از این همکاری مشترک کشف توطئه عراق در دوره عارف برای ایجاد آشوب در خوزستان و تأسیس یک جمهوری مستقل عربی در آن ناحیه بود. علاوه بر آن ایران و اسرائیل در تجهیز مالی، نظامی و تسلیحاتی کردهای عراقی به رهبری «ملاّ مصطفی بارزانی» بر علیه حکومت عراق نیز همکاری‌های مشترکی با یکدیگر داشتند.

دوره سوم روابط بین ایران و اعراب با سه تحول منطقه‌ای یعنی جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۶۷، اعلام تصمیم انگلیس در مورد خروج نیروهایش از خلیج فارس تا ۱۹۷۱ و کودتای حزب بعث عراق در ۱۹۶۸ مشخص می‌شود. ایران در طول جنگ شش روزه ضمن حمایت‌های معنوی از اعراب کمک‌های امدادی اولیه به مصر گسیل داشت و بدین ترتیب در تلاش بود که نقش مستقل منطقه‌ای خود را از غرب حفظ کند. پس از شکست اعراب از اسرائیل زمینه‌های نزدیکی تهران و قاهره پیدا شد. در واقع در سه سال پایانی عمر ناصر تلاش‌هایی به منظور نزدیکی دو کشور آغاز شده بود. در نظر ایران پرستیژ ناصر پس از شکست در جنگ کاهش یافته و رابطه مصر و شوروی پس از پذیرش طرح راجر^۱ از سوی ناصر رو به سردی نهاده بود. این‌ها دلایل خوبی برای شاه بود که نزدیکی با ناصر و بهبود روابط با مصر را بپذیرد. روابط ایران و مصر در دوره سادات و به خصوص پس از اخراج نظامیان شوروی از مصر در ۱۹۷۲ به نزدیکی بیشتر انجامید.

از سوی دیگر پس از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، شاه که به دنبال تثبیت موقعیت ایران و حفظ امنیت در منطقه بود به دولت‌های محافظه‌کار منطقه نزدیک

1. Roger peace plan

شد. در این مرحله دو مسئله خارجی که امنیت رژیم شاه را تهدید می‌کرد باید حل می‌شد. (Ramazani, ibid) نخست خصومت تاریخی ایران و عربستان بر سر فلات قاره بود که با موافقت‌نامه مشترک ۱۹۶۸ برطرف شد. دوم خصومت با انگلستان در مسئله بحرین بود که طی ۱۵۰ سال گذشته در اشغال بریتانیا قرار داشت. سرانجام علی‌رغم مقاومت سرسختانه ایران و اردشیر زاهدی وزیر خارجه وقت، با شناسایی بحرین به عنوان دولتی مستقل از سوی ایران در ۱۹۷۱ این مشکل نیز حل شد. پس از خروج انگلستان، کشورهای ایران، عربستان سعودی و عراق در یک رقابت منطقه‌ای هم به طور نیابتی و هم خود به تنهایی حضور داشتند. این وضعیت تا سال ۱۹۷۵ که ایران توانست از قدرت خود استفاده کرده و حرف خود را به عنوان یک قدرت منطقه‌ای بر دیگران تحمیل بکند ادامه یافت. (صادقی، ۱۳۹۰: ۱)

دوره چهارم روابط ایران و اعراب در طول جنگ سرد با جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳ معروف به یوم کیپور آغاز شد که به نزدیکی ایران و اعراب انجامید. ایران در این دوره نقش مستقل‌تری به عهده گرفت و ضمن کمک‌های اقتصادی، سیاسی و امداد اولیه به اعراب، غرب را سرزنش می‌کرد. در این جنگ ایران خلبان و هواپیما به عربستان سعودی فرستاد، اجازه پرواز هواپیماهای شوروی را از فراز آسمان ایران به منظور کمک‌رسانی مهمات به اعراب داد و با اعزام داوطلبان یهودی استرالیایی از طریق ایران به اسرائیل مخالفت کرد. همچنین ایران یک میلیون تن نفت مجانی به درخواست سادات به مصر ارسال نمود. حمایت‌های گسترده ایران از اعراب در این مرحله روابط دو حوزه فرهنگی و دولت‌های عربی با ایران را بهبود بخشید. پس از رونق صادرات نفت در ۱۹۷۴ ایران قراردادی به ارزش یک میلیارد دلار با مصر بست و حدود دو میلیارد دلار برای بازسازی کانال سوئز و بندر سلیمانیه به دولت مصر کمک کرد. همچنین در این دوره کمک‌های مالی به سوریه، سودان و حتی یاسر عرفات داشت که البته پاره‌ای از این اقدامات باعث اعتراض ایالات متحده و اسرائیل می‌شد. (بنگیدر به هر میداس باوند در مصاحبه با خبرآن‌لاین، ۱۳۹۰: ۱؛ قانون، ۱۳۸۱؛ و Ramazani, 1986: 223) از آغاز این دوره تا ۱۹۷۹ ایران رفتار خود نسبت به منازعه اعراب و اسرائیل را تغییر داد. بدین ترتیب شاه از تلاش‌های صلح‌طلبانه مصر حمایت می‌کرد. این سیاست با اینکه در

مجموع با مواضع آمریکا سازگار بود اما نسبت به آن نگاهی انتقادی نیز داشت. شاه کیسینجر را به خاطر قطع مذاکرات در ۱۹۷۷ ملامت می‌کرد و موضع وی به شدت در چالش با اسرائیل قرار می‌گرفت. حتی پیش‌تر در طول جنگ ۱۹۶۷، وی بطور مستمر از اسرائیل می‌خواست که نیروهای نظامی خود را از سرزمین‌های عربی باز بخواند. پس از جنگ ۱۹۷۳ نیز شاه علی‌رغم سیاست ایالات متحده خواهان خروج کامل نیروهای اسرائیلی از اراضی اشغالی بود. ایران همچنین سلطه اسرائیل بر بانک جهانی را نقد می‌کرد و مخالف کنترل اسرائیل بر اماکن مقدس غیر یهودی اورشلیم بود. اعتماد به نفس دولت ایران در سیاست خارجی خود و تلاش در اعمال نقش مستقل را باید در تحولات داخلی کشور جستجو کرد. رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران از اواسط دهه ۱۹۶۰ و افزایش ثروت و درآمدهای نفتی دولت ایران، از یکسو باعث تقویت مشروعیت دولت می‌شد و از سوی دیگر با تقویت بنیه نظامی و قدرت منطقه‌ای ایران در خاورمیانه و خلیج فارس، آزادی عمل در سیاست خارجی کشور را تقویت می‌کرد. این تحولات هم‌زمان با رشد پان‌عربیسم و قدرت صدام حسین در عراق بود. با تضعیف مصر در جایگاه سیادت و رهبری اعراب، حال صدام حسین با دعاوی بسیار تندتر و ضدایرانی‌تر به دنبال چنین جایگاهی بود. اما قدرت منطقه‌ای ایران مانع بزرگی بر سر راه او به‌شمار می‌رفت.

در چنین شرایطی با میانجی‌گری الجزایر در ششم مارس ۱۹۷۵، ایران و عراق بر سر مرزهای شط‌العرب با اساس قرار دادن خط مرزی تالوگ به توافق رسیدند. بدین ترتیب جنگ قریب‌الوقوع میان دو کشور مهار شد. در مقابل پذیرش تعیین مرزها از سوی عراق، ایران نیز دست از حمایت از شورش کردها در عراق برداشت. توافق‌نامه الجزایر که بدون اطلاع اسرائیل صورت گرفت، تل‌آویو را غافلگیر کرد. «از نظر اسرائیلی‌ها بی‌اطلاعی آن‌ها از تصمیم شاه برای صلح با عراق، نشانگر این بود که روابط ایران با دولت یهود بیشتر مصلحتی است تا ضروری». بدین ترتیب اسحاق رابین نخست‌وزیر اسرائیل برای کسب توضیحات بیشتر از شاه به تهران سفر کرد. با این حال قرارداد الجزایر بازتاب سیاست واقع‌نگرانه دولت ایران برای به تعویق انداختن و خنثی کردن آنچه شاه «فتیله وقوع یک جنگ پر احتراق بین ایران و عراق» توصیف می‌کرد بود.

محمدرضا شاه در پاسخ به دغدغه‌های یوری لوبرانی سفیر اسرائیل در تهران گفته بود که: «ایران مورد تهاجم عراق قرار خواهد گرفت. بحث بر سر احتمال این حمله نیست، بلکه بر سر وقت حمله است.» با همه این اوصاف می‌توان گفت که اختلاف در شط العرب پیش از آنکه دلیل منازعه باشد، نمود منازعه و رقابت قدرت عراق با ایران بود که در ۱۹۷۵ حل نشده باقی ماند.

مرحله پنجم در روابط ایران و اعراب در طول جنگ سرد، با انقلاب اسلامی ایران شروع شد. انقلاب در ایران روابط این کشور با کشورهای عربی را وارد مرحله دیگری کرد. مهم‌ترین رویداد در سیاست خارجی ایران پس از انقلاب قطع روابط با ایالات متحده و اسرائیل بود. دشمنی ایران با آمریکا باعث صافبندی جدیدی میان اعراب و کشورهای خاورمیانه در قبال ایران شد. عراق، مصر و عربستان سعودی (و اسرائیل در خاورمیانه) دشمنان دولت انقلابی ایران؛ و سوریه، لیبی و یمن جنوبی دوستان آن شناخته می‌شدند. از سوی دیگر دشمنی ایران با ایالات متحده تا اندازه‌ای منجر به ائتلاف میان آمریکا و عراق شد. با این حال در آغاز انقلاب برخی کشورهای عربی چون کویت و عربستان سعودی به منظور تبریک به رهبران انقلابی نمایندگان بلندمرتبه خود را به تهران فرستادند. روزنامه‌های غربی و شخص قذافی نیز مدعی بودند که از مخالفان حکومت شاه پشتیبانی مالی به عمل آوردند. (پاپیس به نقل از رضایی، ۱۳۹۰: ۶)

از جمله عواملی که در این دوره رابطه ایران و کشورهای عربی را تحت تأثیر قرار می‌داد می‌توان به پنج مورد اشاره کرد. عوامل ایدئولوژیک یکی از این عوامل بود. اسلام مستضعفین و انقلابی آیت‌الله خمینی در مقابل وهابیت اسلامی و محافظه‌کار سعودی، و تفکرات موعودگرایانه و مبارزه‌جویانه ایران در برابر ایدئولوژی بعثی و سکولار عراق قرار می‌گرفت. (Ramazani, 1986:224) در این شرایط مسئله ترس دولت‌های محافظه‌کار عربی از صدور انقلاب یکی از دلایل صف‌آرایی آن‌ها علیه ایران شد. عربستان سعودی در صدر مخالفان ایران سازمان همکاری خلیج فارس را به منظور اهدافی از جمله ممنوعیت از گسترش انقلاب ایران در ۱۹۸۱ پایه گذاشت. عامل دوم مسائل داخلی ایران بود. ادعای مبارزه برای صدور انقلاب به گروه‌هایی در ایران این امکان را می‌داد که مشکلات داخلی را به گردن عوامل خارجی بیاندازند تا انحصار

قدرت در داخل را به دست گیرند. هرچند با وجود رهبری کاریزماتیک آیت‌الله خمینی، گروه‌های سیاسی حوزه عمل گسترده‌ای برای انحصار قدرت نداشتند.

عامل سوم تهاجم عراق در زمانی که ایران درگیر هرج و مرج پس از انقلاب و تحریم‌های اقتصادی پس از تسخیر سفارت آمریکا گردیده بود، است. جنگ تمام عیاری که در سال ۱۹۸۰ آغاز شده بود نمایش دهنده منازعه قدرت و ایدئولوژیک میان ایران و عراق بود. رابطه ایران با دولت‌های عربی دیگر خلیج فارس کماکان تحت تأثیر جنگ سرد عربی-ایرانی بود و همچنان بر اساس رقابت ایدئولوژیک و قدرت صورت می‌گرفت. (رمضانی، ۱۳۸۳: ۱۳۰) با اینکه برخی خواستند این جنگ را جنگ اسلام در برابر کفر و یا جنگ ایدئولوژیک میان رهبران شیعه انقلابی با اعراب سنی معرفی کنند، این جنگ آشکارا بر ریشه‌های تعارض فرهنگی و هویتی اعراب در برابر ایرانیان در کنار رقابت‌های قدرت در منطقه استوار شده بود. صدام حسین خود را «سردار قادسیه» می‌خواند که رهبری اعراب در جنگ با «فارس مجوس آتش‌پرست» را به عهده گرفته است. (فرخ ۱۳۸۳: ۹) از سوی دیگر جنگ در میان ایرانیان به سرعت به عنوان تقابل تمام عیار «حق» در برابر «باطل» بر اساس مولفه‌ها و شاکله‌های فرهنگی و تاریخی آن‌ها تفسیر شد. بار دیگر فرهنگ «مقاومت» و «ظلم‌ستیزی» به عنوان مولفه‌ای که ریشه در آگاهی جمعی ایرانیان از هویت خود دارد، با بازسازی وقایع و شخصیت‌های تاریخی مانند رویداد عاشورا، و ترسیم عینی «شر» و «شیطان» در سیمای متجاوزین، و تقابل آن با «خیر» و «خدا»، در صحنه زندگی ایرانیان برجسته شد. ایرانیان با تفسیری که ریشه‌های تاریخی و اسطوره‌ای آن را پیش‌تر برشمردیم، سردار قادسیه، ارتش و حامیان او را در متناهی‌ترین قطب شرارت و تباهی با عناوینی چون «کافر»، «باطل» و «یزیدی‌های زمان» در برابر «اسلام»، «حق» و «حسینیان زمان» شناخته و در ناخودآگاه خود روایت اسطوره‌ای تقابل و مبارزه و مقاومت «نیکویی» در برابر «بدی» را بازسازی می‌کردند. به لحاظ اجتماعی و تاریخی نیز، یکی از دلایل این جنگ ریشه در تقابلات تاریخی ایرانیان و اعراب دارد که که زمینه‌های فرهنگی هویت‌یابی هم در میان ایرانیان و هم اعراب در دوران مدرن را فراهم می‌ساخت. البته برخلاف ایرانیان، تلاش‌های رهبران فکری و سیاسی تندروی عربی راه به سوی ایدئولوژی‌های نژادپرستانه و خشونت‌طلبانه یافت که

در دل خود ایران‌ستیزی را به عنوان یکی از کانون‌های هویت‌سازی پرورش می‌داد. تلاش‌های این رهبران عرب در دهه‌های گذشته و تبلیغات نژادپرستانه بعثی میان توده‌های عربی در جنگ تحمیلی مؤثر افتاد. آنگونه که کاوه فرخ به درستی تذکر می‌دهد «در تاریخ جدید عرب، اعراب در برابر هیچ دشمن مشترکی، تعصب، سماجت، شور و حرارت و اتحادی به این دیرپایی نشان ندادند. (همان: ۱۲) با آغاز جنگ تحمیلی، سوریه و لیبی تنها کشورهای عربی بودند که از ایران حمایت کردند و باقی کشورهای عربی به علاوه گروه‌های سیاسی فلسطینی آشکارا در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، تسلیحاتی به صدام یاری رساندند و از سرتاسر جهان عرب نیروهای رزمنده به جبهه‌های جنگ علیه ایران پیوستند.

عامل چهارم را باید در سیاست ابرقدرت‌ها جست. عراق از کمک‌های اطلاعاتی و جاسوسی ایالات متحده تا کمک‌های تسلیحاتی شوروی علیه ایران برخوردار بود. اریک مارگولیس می‌گوید که «بریتانیا، ایالات متحده، کویت و عربستان، عراق را متقاعد کردند که به ایران حمله‌ور شود؛ سپس مخفیانه پول، جنگ‌افزار، اطلاعات و مستشار در اختیار عراق گذاشتند.» (همان، ۱۴) عامل پنجم را باید در رقابت قدرت در خلیج فارس جست. سیاست‌های عربستان و آرزوی صدام در تبدیل شدن به قدرت خلیج فارس در مقابل دیدگاه رهبران انقلابی ایران در مورد نظم جهان اسلام به رهبری آن‌ها قرار داشت. (Ramazani, ibid) اگرچه با سقوط شاه، ایران تسلط منطقه‌ای خود بر خلیج فارس را از دست داد، اما رهبران انقلابی جدید ایران همچنان به دنبال برتری قدرت در منطقه این بار تحت عنوان ایدئولوژیک رهبری جهان اسلام بودند.

۳-۳-۳. روابط ایران و اعراب پس از جنگ سرد

پایان آخرین دوره روابط ایران و اعراب پس از جنگ سرد با چند رویداد در اواخر دهه هشتاد میلادی مشخص می‌شد که شامل وقایعی چون رحلت امام خمینی، آغاز دوره ترمیدور انقلابی با رو کار آمدن هاشمی رفسنجانی در ایران، حمله عراق به کویت و سقوط شوروی و صف‌بندی حاصل از آن هست. این رویدادها خود آغازی برای اولین مرحله روابط ایران پس از جنگ سرد شوروی-امریکایی بود. در دوره ریاست

جمهوری هاشمی رفسنجانی تحت تأثیر نیازهای دیپلماتیک ایران برای خروج از انزوا و نیازهای مالی کشور برای تأمین منابع بازسازی و برنامه‌های نوسازی، روابط ایران با کشورهای عرب منطقه به ویژه عربستان سعودی که می‌توانست در همراهی با ایران نقش موثری در افزایش قیمت نفت ایفا کند، رو به بهبودی گذارد. یکی از مهم‌ترین تدابیر سیاست خارجی دولت که اعراب را به ایران نزدیک کرد، موضع ایران نسبت به جنگ خلیج فارس و محکوم کردن هجوم ارتش عراق به کویت بود. پس از این دوره شاهد از سرگیری و بهبود روابط با عربستان سعودی، اردن، بحرین، مصر و برخی دیگر از کشورهای عربی هستیم. علی‌رغم این نشانه‌های هم‌گرایی و نزدیکی، ایران و اعراب همچنان در حوزه مسائلی چون حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه در خلیج فارس که مورد منازعه امارات متحده عربی بود، صلح اعراب و اسرائیل و اعتراض ایران به رشد حضور نظامی ایالات متحده در خلیج فارس، با یکدیگر اختلاف داشتند.

در آستانه سال ۱۹۹۷ روند صلح اعراب و اسرائیل تحت تأثیر وقایعی چون ترور اسحاق رابین و پیروزی مخالفین صلح در کنست، به همراه شروع شهرک‌سازی‌ها در شرق بیت‌المقدس، به بن‌بست رسیده بود. علاوه بر آن سیاست خارجی ایالات متحده در قبال روند صلح و رویکرد آن نسبت رژیم عراق در اذهان عمومی جوامع و دولت‌های عرب متناقض جلوه می‌کرد که علاوه بر ناامیدی اعراب از روند صلح، به غرب‌ستیزی افکار عمومی این کشورها دامن می‌زد. (رمضانی، ۱۳۸۳: ۸-۱۳۵) صدام هنوز در چشم اعراب «حضرت داودی را مجسم می‌ساخت که در منطقه در برابر طالبوتی جهانی به نام ایالات متحده قد علم کرده بود.» (همان: ۱۴۱) در چنین شرایطی (به بن‌بست رسیدن روند صلح به رهبری ایالات متحده) هنگامی که محمد خاتمی با پیام صلح و دوستی میان تمدن‌ها و میان ایران و همسایگان خود از جمله اعراب به قدرت رسید «قلوب مسلمانان جهان به طور کلی، [و] به‌ویژه دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس را به تپش آورد.» دوره ریاست جمهوری خاتمی، دوره آب شدن یخ جنگ سرد عربی-ایرانی بود. در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، کشورهای عضو کنفرانس اسلامی موافقت کردند که هشتمین نشست اجلاس سران عضو در ایران برگزار شود. بدین ترتیب در ۱۹۹۷ تهران و گفتمان صلح‌طلبی خاتمی میزبان سران کشورهای

کنفرانس اسلامی بود که با شوق بی‌سابقه‌ای گرد هم آمده بودند. (همان: ۱۴۲) مهم‌ترین نتیجه‌ای که ایران از این اجلاس گرفت حمایت اعراب در محکوم ساختن مجازات‌های اقتصادی ایالات متحده بود که در بیانیه رسمی تهران انعکاس یافت. سیاست تنش‌زدایی دولت ایران به گسترش روابط تجاری ایران و کشورهای عربی و بهبود روابط با مصر، الجزایر و به ویژه عربستان سعودی با سفر امیرعبدالله ولیعهد سعودی به تهران منجر شد. روح‌الله رضوانی نتیجه این فضای تعامل مشترک را «خروج ایران از انزوا و مطرح شدن به عنوان رهبر جهان اسلام» عنوان می‌کند. (رضوانی، ۱۳۸۳: ۱۴۹) بهبود روابط و تعامل ایران و اعراب، به‌ویژه پس از چند دهه تقابل ایدئولوژیک و یک جنگ پرهزینه، نتیجه تحلیلی مهمی در بر دارد. تحولات روابط میان ایران و دولت‌های عربی از اوایل سده بیستم تا پایان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، حاکی از نیروی تعیین‌کننده مولفه‌های واگرایانه فرهنگی-تاریخی میان ایران و اعراب بود. اما تلاش‌های هاشمی و پس از آن خاتمی و استقبال اعراب نشان داد که در بستر تاریخ روابط میان این دو حوزه، زمینه‌هایی برای هم‌زیستی در یک فضای تعامل مشترک نیز وجود دارد.

مهم‌ترین چالش در روابط ایران و اعراب پس از سیاست تعامل مشترک خاتمی، سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۳ بود که روابط این دو را وارد مرحله‌ای تازه کرد. سیاست تنش‌زدایی و تعامل مشترکی که ایران پیش گرفته بود مانع از رقابتی چالش‌برانگیز در عراق و منطقه نمی‌شد. پس از سقوط صدام و روی کار آمدن دولت شیعه مذهب در آن کشور، نفوذ ایران در منطقه افزایش یافت. ریچارد هس از مسئولان وقت سیاست خارجی آمریکا در مقاله‌ای متذکر شد که پس از جنگ عراق، «ایران به یکی از دو قدرت منطقه تبدیل شده» و در «نفوذ ایران و گروه‌های هم‌پیمان با او تقویت شده است.» (Haas, 2006: 85-6) در این شرایط صف‌بندی تازه‌ای از اعراب در قبال ایران را شاهد هستیم که طی آن سعودی، اردن، مصر و امارات متحده عربی در برابر ایران قرار گرفته و سوریه، لبنان و عراق در کنار ایران بودند.

پس از خاتمی و با آغاز ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد در ایران شاهد تغییراتی در رویکردهای سیاست خارجی ایران هستیم. اگرچه سیاست گفتگو و تعامل میان تمدن‌ها در این دوره به کنار گذاشته شد، اما روابط ایران با برخی کشورهای عرب

منطقه مانند قطر و عمان رشد داشت. (ر.ک صفوی به نقل از آفتاب نیوز، ۱۷/خرداد/۱۳۸۹: ۱) رویکرد سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد که به نوعی بازگشت به سیاست تهاجمی ضدیت با «مستکبرین» و سرسپردگان آن در منطقه بود، در مقابل سیاست خاتمی که متمایل به تعامل مشترک و ثبات منطقه‌ای بود، قرار می‌گرفت. در این دوره جنگ ناموفق اسرائیل در ۲۰۰۶ علیه لبنان، در شرایطی که اعراب ایران را یکی از حامی لبنان می‌دیدند به نفوذ بیشتر این کشور در میان افکار عمومی عربی کمک کرد. در سال ۲۰۰۷ رییس‌جمهور ایران به دعوت دولت قطر در اجلاس شورای همکاری خلیج فارس، شورایی که پس از انقلاب اسلامی برای مقابله با تهدید ایران به ابتکار عربستان تشکیل شده بود، شرکت کرد. با این حال روابط ایران با برخی از کشورهای عربی به ویژه عربستان سعودی به تدریج رو سردی نهاد. تحولاتی که در این دوره باعث سردی روابط ایران و دولت‌های عربی گردید را می‌توان در دو تحول عمده روابط خارجی جستجو کرد. نخست تغییر رویکرد سیاست خارجی ایران در دوره جدید است و مسئله دوم که به تحول در سیاست جهانی مربوط است، روی کار آمدن اوباما در ایالات متحده و برنامه او برای آغاز مذاکرات با ایران بود که واکنش اعراب را برانگیخت. سیاست خارجی نوین ایران که از یک سو با رویکرد دیپلماسی عمومی درصدد تاثیرگذاری ایدئولوژیک بر افکار عمومی جهان عرب و معرفی ایران به عنوان رهبر «مبارزه با استکبار و صهیونیسم» است و از سوی دیگر به دنبال گسترش قدرت منطقه‌ای ایران به عنوان قدرت برتر می‌باشد، در مقابل با سیاست‌های منطقه‌ای عربستان که سودای رهبری اعراب را در سر دارد و کشورهای عربی خلیج فارس که هر کدام سهمی از قدرت منطقه‌ای می‌خواهند، قرار می‌گیرد.

روی کار آمدن باراک اوباما در ۲۰۰۸، و سر و صدای بر سر ایده مذاکره ایالات متحده با ایران، سبب شد که «دیپلمات‌های عرب هر روز دسته دسته راهی وزارت خارجه آمریکا شده و هشدار دهند که تمایل آمریکا برای تعامل با تهران خطرناک است.» (کوهن ۱۳۸۸: ۱) اعراب از تعامل میان ایران و ایالات متحده واهمه دارند. آن‌ها تسلط منطقه‌ای ایران در ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ بر خلیج فارس را که همزمان متحد ایالات متحده بود را به یاد می‌آورند. اعراب ترس از آن دارند که این بار ایران با توجه به نقش

حساس منطقه‌ای که در خلیج فارس، عراق، لبنان و فلسطین دارد، از موضع قدرت وارد مذاکره با ایالات متحده شود و این پیام را به اعراب تحت حکومت رژیم‌های محافظه‌کار عربی برساند که بدون وابستگی به آمریکا نیز می‌توان با این کشور رابطه داشت. راجر کوهن از یکی از مقامات دولت ایالات متحده نقل می‌کند که «اعراب به شدت نگران هستند که ما [دولت ایالات متحده] برای حفظ منافع خود در عراق و افغانستان دست به معامله‌هایی با ایران بزنیم که منجر به سلطه این کشور بر منطقه شود.» (همان: ۲) علاوه بر آن به نظر می‌رسد در صورت تعامل و شروع فرایند تنش‌زدایی از روابط میان ایران و آمریکا، رژیم‌های محافظه‌کار و سنتی خاورمیانه نیز کارکرد خود در حفظ ثبات منطقه را نیز از دید امریکایی‌ها به تدریج از دست داده و به منظور تغییرات و اصلاحات داخلی تحت فشار دولت‌های غربی قرار بگیرند. ترس از تنش‌زدایی میان ایران و ایالات متحده را می‌توان درد مشترک رژیم‌های محافظه‌کار عربی و جناح‌های تندروی اسرائیلی که هویت و قدرت سیاسی خود را در گروهی منازعه‌جویی و فرهنگی با غیریتی به نام ایران می‌بینند دانست.

پیامدهای این دو تحول را می‌شود در رویکردهای سیاست خارجی اعراب جستجو کرد. اتحادیه عرب در مارس ۲۰۰۸ شکایت خود در مورد حاکمیت بر جزایر سه‌گانه خلیج فارس را به شورای امنیت سازمان ملل برد. (به عقیده ما مسئله جزایر سه‌گانه را نیز می‌بایست به‌مانند مناقشه ارضی ایران و عراق در اروندرود، نمود یک منازعه هویتی و فرهنگی دانست.) این اقدام اتحادیه عرب را معمر قذافی رهبر وقت لیبی «خنده‌دار و مسخره» توصیف کرد. «قذافی از اینکه اعراب اسرائیل را رها کرده و به دنبال شکایت از ایران هستند، متعجب شده بود. حتی در یک اقدام غیر دوستانه، دوستان عرب ایران هم چون سوریه، حماس و قطر، با اردن، مصر، عربستان سعودی و مراکش همکاری کردند و طوماری را علیه ایران امضاء کردند.» (مجتهدزاده در مصاحبه با اسلام آن‌لاین: ۳۰/شهریور/۱۳۸۸) این اقدام نشان از آن دارد که کنش دولت‌ها و گروه‌های عربی دوست ایران علی‌رغم مصلحت‌های سیاسی منطقه‌ای عمیقاً تحت تأثیر مناسبات فرهنگی و هویتی تاریخی نیز قرار دارد. در ادامه رفتار تهاجمی اعراب نسبت به ایران، وزیر خارجه عربستان در نشستی مطبوعاتی در سال ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) ایران را خطری جدی

قلمداد کرد که تنها با تحریم نمی‌توان آن را حل کرد. انتشار اسرار ویکی‌لیکس نیز عمق نگاه منفی رهبران عرب به ایران را بیشتر آشکار ساخت. بر اساس این اسناد فاش گردید ملک عبدالله (با توصیف ایران به سر افعی) ایالات متحده را ترغیب به حمله نظامی به ایران کرده بود، مبارک رهبران ایران را دروغ‌گویان بزرگ و دولت ایران را حامی تروریسم خوانده و یکی از مسئولان مصری مدعی شده بود که ایران عواملی برای براندازی رژیم در مصر دارد. (ویکی‌لیکس به نقل از Reuters, Nov,29,2010)

آخرین مرحله‌ای که روابط ایران و اعراب را تحت تأثیر خود قرار داد، تحولات کشورهای خاورمیانه طی دو سال گذشته است. تحولات کشورهای عربی زمینه جدی و جدیدی از رقابت و تعارض میان ایران و دولت‌های عربی ایجاد کرد که اوج آن را در اختلاف مواضع و منافع کشورهای عربی و ایران پیرامون تحولات بحرین و سوریه باید مشاهده کرد. تحت تأثیر این شرایط و رویدادهایی که در سال ۲۰۱۱ رخ داد روابط میان ایران و اعراب رو به وخامت بیشتر گذارد. در فروردین ۱۳۹۰ سه دیپلمات ایرانی به اتهام اقدامات جاسوسی از کویت اخراج شدند که منجر به صدور شدیدالحن‌ترین بیانیه شورای همکاری خلیج فارس علیه ایران طی سی سال گذشته شد. شدت گرفتن اعتراضات بخش‌هایی وسیع از مردم بحرین علیه حکومت، به حضور نظامی غیرقانونی عربستان سعودی در این کشور انجامید که مورد اعتراض شدید ایران قرار گرفت. عربستان سعودی و بحرین، طی اظهاراتی که هیچ‌گاه ثابت نشد ایران را به ایجاد شورش در بحرین متهم می‌کردند. در اکتبر ۲۰۱۱ ایالات متحده ایران را متهم به طراحی برنامه ترور سفیر عربستان در آمریکا کرد و یک ماه بعد در مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطع‌نامه‌ای علیه ایران به تصویب رسید. (تابناک: ۲۸/آبان/۱۳۹۰) تحت تأثیر این وقایع ایران، از یکسو دولت‌های عربی موفق به انزوای منطقه‌ای بیشتر ایران شدند و از سوی دیگر روابط ایران و اعراب به سردترین وضعیت طی دو دهه گذشته رسید.

در مجموع عواملی که در دوره پس از جنگ سرد روابط ایران و اعراب را تحت تأثیر قرار می‌داد را می‌توان بدون اولویت بدین قرار شمرد: منازعه و فراز و فرودهای برنامه روند صلح اعراب و اسرائیل، روابط بین ایران و ایالات متحده و آینده آن، مسائل و تحولات داخلی کشورهای منطقه (مانند به قدرت رسیدن هاشمی و خاتمی و تغییر

رویکرد تنش‌زدایی در دوره احمدی‌نژاد در ایران، سقوط صدام در عراق، تحولات و جنبش‌های مردمی کشورهای عربی و سقوط رهبران مصر و تونس، و بحران در سوریه و بحرین، رقابت قدرت در خلیج فارس و خاورمیانه و سرانجام سیاست‌های قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده در منطقه. البته قابل توجه است که تحول در این موارد را می‌بایست در بستری تاریخی از روابط فرهنگی و هویتی میان اعراب و ایرانیان تحلیل کرد. دولت‌ها سیاست‌های خود را نمی‌توانند از زمان متنوع کنند. تفسیر آن‌ها از آینده مبتنی بر گذشته است، همچنین که از گذشته نیز می‌تواند مبتنی بر آینده باشد. لازمه اینکه ایران و اعراب بتوانند در آینده فضای تعامل مشترکی مبتنی بر قواعد نهادینه رقابت و تعامل در ارتباط‌های خود برقرار کنند، درک واقعی و منصفانه‌ای از حقوق هر دو طرف و اراده معطوف به تعامل است. در چنین شرایطی می‌توان امیدوار بود که تفسیر آن‌ها از گذشته نیز عالمانه‌تر، منصفانه‌تر و دور از سوگیری‌های نژادی و دگرستیزی باشد. برخلاف دوران ریاست جمهوری خاتمی، آنچه امروز در بین دو حوزه فرهنگی جریان دارد، چندان معطوف به ایجاد تعامل نمی‌باشد. با این حال دولت ایران برای جلوگیری از اجماع کشورهای عربی علیه منابع خود می‌تواند از اختلافات میان دولت‌های عربی مانند قطر و عربستان سعودی، بهره گیرد که البته این نوع سیاست هزینه‌های خود را دارد و با توجه به رفتار سیاسی اعراب که معمولاً در انتخاب نهایی برادر عرب خود را به کشور دوست ترجیح می‌دهند، چندان پیش‌بینی‌پذیر نیز نمی‌باشد.

۴. زمینه‌های همگرایی در آینده روابط ایران و اعراب

همان‌گونه که کارل دوپیچ اشاره می‌کند، همگرایی و آنچه او اجتماع امنیتی میان کشورها می‌نامد^۱، نیازمند شرایطی پس‌زمینه‌ای می‌باشد که این شرایط، محیط اجتماعی و اقتصادی و روانی لازم را برای شکل‌گیری همگرایی فراهم می‌سازد. از جمله این شرایط پس‌زمینه می‌توان به سازگاری ارزش‌های اصلی مربوط به رفتار سیاسی، وجود یک راه زندگی متمایز و جذاب، انتظار نیل به هدف‌های اقتصادی قوی‌تر و پرسودتر، متقابل بودن پاداش‌ها در جریان‌ات ارتباطی و مبادلاتی و حد بالایی از پیش‌بینی‌پذیری متقابل

۱. در اینجا اشاره ما به اجتماع امنیتی کثرت گراست.

رفتارها، اشاره کرد. (مشیرزاده: ۱۳۸۹: ۱۱-۱۰) برخی از این شرایط پس‌زمینه‌ای در میان ایران و اعراب وجود ندارد یا مؤلفه‌های فرهنگی این دو حوزه در تعارض با یکدیگر هستند. فضای روابط ایران و دولت‌های عربی چندان پیش‌بینی‌پذیر نیست و در مناسبات میان یکدیگر نیز عمدتاً بخاطر فضای امنیتی منطقه، به دنبال به حداکثر رساندن قدرت و سود نسبی خود هستند. مواردی دیگر از شرایط پس‌زمینه می‌توانند به سطحی از همراهی و پذیرش متقابل ارتقا داده شوند. برای مثال در دو حوزه فرهنگی می‌توان بر سازگاری میان ارزش‌های اسلامی و تاریخی که ایران و اعراب را به یکدیگر پیوند می‌دهند به ضرر تعارضات مذهبی، فرقه‌ای و دیدگاه‌های فرهنگی خصمانه تاکید داشت و به همگرایی رسید. در چنین شرایطی همگام با تنش‌زدایی فرهنگی و سیاسی میان دو حوزه، می‌توان با تقویت روابط اقتصادی منطقه‌ای به امید نیل به رشد اقتصادی بیشتر (با توجه به اینکه دولت‌های هر دو حوزه در چالش برای گذار و نوسازی هستند) و ارتقای مناسبات اقتصادی میان بخش‌های خصوصی تجاری، صنعتی و خدماتی در هر دو گروه از کشورها، به فرآیند همگرایی و تعامل در منطقه کمک کرد. تاکید بر ارزش‌های مشترک دینی و تقویت قرائت آزادمنشانه و متسامح از آموزه‌های مشترک مذهبی که به سازگاری ارزش‌ها یاری رساند، ضمن پذیرش تفاوت‌های فرهنگی و احترام متقابل از یک سو و ارتقای همکاری‌ها و مناسبات متقابل اقتصادی با توجه به اینکه این فعالیت‌ها به سطح بالایی از پیش‌بینی‌پذیری و ثبات نیازمند هستند از سوی دیگر می‌تواند گام‌هایی مهمی برای رسیدن به شرایط پس‌زمینه‌ای حداقلی همگرایی باشند. در چنین فضای تعامل و همکاری احتمالی، می‌توان با وارد کردن بازیگران سیاسی - فرهنگی دیگری از خاورمیانه مانند ترکیه، معیارهای همگرایی را گسترش داده و از قطبی شدن فضای منطقه‌ای جلوگیری کرد.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی تاریخ روابط ایران و اعراب را به بررسی گذاشتیم. فرض این مقاله بر این بود که روابط ایران و اعراب نخست در بستری از اختلافات و چالش‌های تاریخی فرهنگی که به مناقشات هویتی ملی و مذهبی در دروان

نوانجامید شکل گرفته است، دوم این اختلافات و ناهمگنی‌ها در حوزه ژئوپولیتیک خاورمیانه و خلیج فارس رقابت و منازعه بر سر قدرت را تشدید کرده و سوم این رقابت‌ها و منازعات از یکسو تحت تأثیر محیط درونی کشورها و اقتضائات داخلی آن‌ها و از سوی دیگر با توجه به محدودیت‌ها و ظرفیت‌های محیط بیرونی و ساختار نظام جهانی خود را در اشکال مختلفی نشان می‌دهند. بدین ترتیب ضمن محور قرار دادن دولت‌های ملی به عنوان کنش‌گران اصلی در سیاست خارجی کشورها، به تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی محیط درونی و بیرونی (منطقه‌ای و جهانی) آنان نیز توجه داشتیم.

فرض اساسی روش‌شناختی ما در این اصل نهفته بود که ساختارها، سنخ‌ها و نگرش‌های اجتماعی همین‌که شکل بگیرند احتمالاً تا قرن‌ها ادامه پیدا می‌کنند. این ساختارها و نگرش‌ها که تحت تأثیر تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بوده از یکسو بر مولفه‌های فرهنگی تأثیر می‌گذارند و سوی دیگر خود در طی زمان تحت تأثیر الگوها و شاکله‌های فرهنگی قرار می‌گیرند. بر این اساس نقاط عطف تاریخ تحول روابط ایران و اعراب به عنوان دو حوزه فرهنگی را بررسی کرده و تلاش کردیم مولفه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که این دو حوزه تمدنی را از یکدیگر متأثر ساخته، استخراج کنیم. همجواری ایران و اعراب به عنوان دو حوزه فرهنگی و هویتی و همچنین سیاسی، الزاماتی بر فرآیندهای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری این کشورها تحمیل می‌کند. به طبع فضای تنش و خصومت منجر به تشدید پیش‌بینی ناپذیری و ناامنی در مناسبات منطقه‌ای خواهد شد که نتیجه آن از یکسو دامن زدن به فضای امنیتی منطقه و افول همکاری‌های تجاری است و از سوی دیگر افزایش بی‌اعتمادی و پررنگ‌تر شدن مرزهای هویتی میان دو حوزه. تغییر سیاست‌ها و رویکردها به صورت همگام میان ایران و دولت‌های عربی به منظور پیشبرد همکاری‌های متقابل به ویژه در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی می‌تواند گامی مهم در راستای تعامل و همگرایی باشد. با این حال تا زمانی که مسئله همکاری‌ها و تعاملات منطقه‌ای در چارچوب نهادینه قواعدی از بازی سیاسی و متعاقب آن در سطحی بالاتر، تشکیل سازمان‌های همکاری چندجانبه مورد پذیرش دولت‌های منطقه واقع نشود، سیاست‌های تنش‌زدایی و تعامل جدید همواره از جانب نگاه‌های سنتی

مبتنی بر شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی تاریخی میان ایران و اعراب شکننده خواهد بود. باید به یاد داشت که اگر کشورهای اروپایی اکنون به سطح بالایی از روابط، تعاملات و وابستگی متقابل و همگرایی در اتحادیه اروپا دست یافتند، روابط خود را بر ویرانه‌های دو جنگ ویرانگر جهانی، سال‌ها جنگ‌های قومی و منطقه‌ای و قرن‌ها تنش و تعارضات فرهنگی بنا کردند. آنچه آنان را به این همگرایی یاری رساند فراموش کردن بخش‌هایی از خصومت‌ها و تنش‌های فرهنگی و تاریخی به خاطر ساختن آینده‌ای بهتر، زندگی مرفه‌تر و آزادتر در کنار یکدیگر بود.

به نظر می‌رسد که ایران برای دستیابی به چشم‌انداز و آینده‌ای بهتر در منطقه و تثبیت موقعیت و افزایش تدریجی قدرت خود در حوزه خلیج فارس و خاورمیانه، نیاز دارد که همزمان با فرآیند توسعه و نوسازی و تقویت ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داخلی، امنیت و ثبات در منطقه را نیز به واسطه تعامل مشترک و تنش‌زدایی با کشورهای منطقه، و با نگاهی واقع‌گرایانه و همکاری‌جویانه مد نظر قرار دهد. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که زمانی ایران توانایی تثبیت قدرت خود در منطقه را دارد که از یک سو کشورهای حوزه خلیج فارس و منطقه این واقعیت را که هرکدام سهم و منافع نسبی در این حوزه دارند که باید از سوی دیگری محترم شمرده شود بپذیرند و از سوی دیگر ایران به عنوان قدرتی منطقه‌ای در فضایی از تعامل و تنش‌زدایی محیط بیرونی، به تقویت و توسعه ظرفیت‌های اقتصادی و سیاسی محیط درونی خود پرداخته تا توانایی‌ها و محدوده کنش در محیط بیرونی‌اش را افزایش دهد. در چنین شرایطی می‌توان با سیاست‌گذاری‌های عقلانی و بلندمدت، به اهداف خود در زمینه دست یافتن به قدرت برتر منطقه‌ای، در یک فضای رقابت اقتصادی و علمی مسالمت‌آمیز دست یافت.

منابع

کتاب‌ها و مقاله‌ها:

ابن خلدون، عبدالرحمان. (۱۳۸۲). *مقدمه ابن خلدون*، (جلد دوم)، ترجمه پروین گنابادی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

احمدی، حمید. (۱۳۸۸). *بنیادهای هویت ملی ایرانی، چهارچوب نظری هویت ملی شهروند محور*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

ازغندی، علیرضا. (۱۳۷۶). *روابط خارجی ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷)*، تهران: نشر قومس.
باتامور، تام. (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه محمد حریری اکبری، تهران: قطره.
بی‌من، ویلیام. (۱۳۸۶). *زبان، منزلت و قدرت در ایران*، ترجمه رضا مقدم‌کیا، تهران: نشرنی.

پیگولوسکایا. (۱۳۷۲). *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم - ششم میلادی*، ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

پطروشفسکی. (۱۳۶۶). *اسلام در ایران*، ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات پیام.
جنشش شعوویه ([بسی تـ]) آزرگشنسپ. <

<http://azargoshnasp.net/genocide/arab/jonbeshsh.htm>

حق‌شناس. (۱۳۹۰). «ایران و اعراب و رابطه‌ای از جنس دیگر»، *دیپلماسی ایرانی*، آخرین دسترسی: ۲۲/دی/۱۳۹۰ www.irdiplomacy.ir
راجین، چارلز و دانیل شیرو. (۱۳۸۸). «نظام جهانی امانوئل والرشتاین: جامعه‌شناسی و سیاست به عنوان تاریخ» در *تدا اسکاچپول: بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: نشر مرکز.

زیدان، جرجی. (۱۳۷۹). *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.
زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.

رضایی، نسرین. (۱۳۹۰). «از حامی اعراب تا عرب حامی ایران/ روابط تهران- طرابلس از آغاز تا دوره جنگ». *تاریخ ایرانی* (۱۵/فروردین/۱۳۹۰) آخرین دسترسی:

www.tarikhirani.com. ۲۲/دی/۱۳۹۰.

رضانی، روح‌الله. (۱۳۸۳). *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

سلطانی‌مقدم، سعیده. (بی‌تا). «وزارت در دوره عباسیان». *پایگاه اینترنتی پژوهشکده باقرالعلوم*. آخرین دسترسی: _____

۲۲/دی/۱۳۹۰

http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=34731#_ftnref6

صادقی، حسین. (۱۳۹۰). «اصلاحات، دوره طلایی روابط ایران و اعراب بود». *دیپلماسی ایرانی*. آخرین دسترسی: ۲۲/دی/۱۳۹۰.

فرخ، کاوه. (۱۳۸۳). «میراث پان عربیسم»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، بهمن و اسفند ۱۳۸۳ - شماره ۲۰۹ و ۲۱۰.

قانون، مرتضی. (۱۳۸۱). *دیپلماسی پنهان*، تهران: فرهنگسرای طبرستان.
کوهن، جرالده. (۱۳۸۸). «اعراب، ایرانی‌ها و یهودی‌ها. ضرورت معامله با ایران برای حفظ منافع آمریکا». متن ترجمه در *آفتاب نیوز* ۲۸ اردیبهشت. ۱۳۸۸. آخرین دسترسی: ۲۲/دی/۱۳۹۰.

لیتل، دانیل. (۱۳۸۸). *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: نشر صراط.

لینکتر، اندرو. (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی تاریخی و روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب. تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
مجتهدزاده، پیروز. (۱۳۸۵). «ایران تمدنی کهن و ملتی جدید (۱)» *مجله سیاست داخلی*، زمستان ۱۳۸۵ شماره ۱ صص ۱۴۶-۱۱۷.

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۹). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
ممتحن، حسین‌علی. (۱۳۶۷). *نهضت شعوبیه جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی*، تهران: باورداران.

نجفی فیروزجایی. (۱۳۸۸). *نگاه اعراب به ایران؛ گفت‌وگوها و رویکردها*، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی.

هانینگتون، ساموئل. (۱۳۷۸). *برخورد تمدن‌ها: بازسازی نظم نوین جهانی*، ترجمه محمد علی رفیعی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

گزارش‌ها و مصاحبه‌ها:

آفتاب نیوز. (۱۷/خرداد/۱۳۸۹). «رییس مرکز مطالعات ایرانی آکادمی لندن: در دوره اصلاحات ایران توانست اعتماد کشورهای جهان را جلب کند» آخرین دسترسی:

www.aftabnews.com ۱۳۹۰/دی/۲۲

ابتکار. (۱۴/دی/۱۳۸۷). «سه نگرانی عمده اعراب از بهبود روابط ایران و آمریکا» تابناک. (۲۸/آبان/۱۳۹۰) «تصویب محکومیت طرح ترور سفیر عربستان» آخرین

دسترسی: ۱۳۹۰/دی/۲۲ www.tabnak.com

خبرآن‌لاین. (۲۸/۳/۱۳۹۰) «گاهشمار مهم‌ترین تحولات میان در روابط ایران و عربستان/

جدول» آخرین دسترسی: ۱۳۹۰/دی/۲۲ www.khabaronline.com

عصر ایران. (۱۱/فروردین/۱۳۹۰). «وزیر امور خارجه کویت: اخراج ۳ دیپلمات ایرانی و

فراخواندن سفیر از تهران» آخرین دسترسی: ۱۳۹۰/دی/۲۲ www.asriran.com

مجتهدزاده، پیروز در گفتگو با اسلام آن‌لاین (۳۰/شهریور/۱۳۸۸) «رویگرد احمدی‌نژاد

به اعراب منفعلانه است» آخرین دسترسی: ۱۳۹۰/دی/۲۲

www.islamonline.com

نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۸۸). *تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی*

ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هرمیداس باوند، داود در مصاحبه با خبرآن‌لاین. (۱۳۹۰). «ناصریسم در برابر ناسیونالیسم

ایرانی / بازخوانی تقابل تاریخی ایران و مصر در گفت‌وگو با هرمیداس باوند» آخرین

دسترسی: ۱۳۹۰/دی/۲۲.

Haass, Richard N. (2006). "The New Middle East". *Foreign Affairs* 85 (6) November/December 2006.

"Iran-Iraq Border 1840-1958" (1989). *Cambridge Archive Edition*. Editor: R. Schofield. Web edition available on: <<http://www.archiveeditions.co.uk/titledetails.asp?tid=49#>> last accessed: 1/13/2010

Lewis, Bernard (2001). *Iran in History*. <www.dayan.org/mel/lewis.pdf>.

New York Times (December 22, 2006). "Bickering Saudis Struggle for an Answer to Iran's Rising Influence in the Middle East". Last accessed: 1/13/2010.

Pipes, Daniel (1989). *The Long Shadow Culture and Politics in the Middle East*. New Brunswick: Transaction.

Rajae, Farhang (1993). *The Iran-Iraq War*. University Press of Florida.
Ramazani (1986). "Arab-Iranian Relations in Modern Times" *Iranica*
Vol. II, Fasc. 2, pp. 220-224.
Reuters (Nov, 29, 2010). "Saudi king urged U.S. to attack Iran:
WikiLeaks".

۱۴۰



پژوهشگاه
روابط بین الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره دوم، شماره

اول، شماره پیاپی

سوم، بهار ۱۳۹۱